

و اما، وقتی می‌رسیم به «تجددطلبی» رضاشاه این ادعا باید با توجه به مختصات ایران مورد ارزیابی قرار بگیرد و به خصوص لازم است از ظاهر قضایا فراتر رفته به مسائل ریشه‌ای برخورد شود:

۱. به سلاطین بی‌خبر قاچار که تا ۱۹۰۶ بر ایران حکم راندند، نمی‌توان تهمت قانون‌شکنی و قانون‌گریزی بست. چرا که قانونی نبود - که از سوی آنان شکسته شود. ولی آیا، همین نکته در مورد رضاشاه هم صادق است؟

۲. به ناصرالدین شاه شاید ایرادی نباشد - که بود - که مملکت را به آن صورت اداره می‌کرد و امین‌السلطان همه کاره می‌شد. نه مجلسی بود و نه تجربه‌ی مشروطه‌ای. ولی همه کاره بودن و همه کاره شدن وزیر دربار رضاشاه یا شیوه‌های مدرن حکومتی جور در نمی‌آمد. مسأله اصلاً این نیست که تیمورتاش آدم خوبی بود یا نبود. نکته این است که در حکومتی که ادعای مشروطه بودن مجلس و قانون اساسی داشتن دارد، هیچ مقامی نمی‌توانست و نمی‌بایست این گونه، همه کاره بشود.

در سال‌های اولیه‌ی سده‌ی گذشته، قرارداد ۱۹۱۹ را داریم که می‌رفت تا ایران را به صورت کشوری تحت‌الحمایه بریتانیا درآورد که خوشبختانه ناموفق ماند. یکی - دو سال نگذشته بود که کودتای سوم اسفند پیش‌آمد و صدارت صد روزه‌ی میدضیاء و بعد همه کاره شدن رضاخان - به جزئیات و دیدگاه‌های مختلفی که درباره‌ی این رویدادها هست، تکیه نمی‌کنم، ولی برخلاف باور عمومی، «امنیت آفرینی» رضاخان نه نتیجه‌ی قانونمند شدن امور و احترام به قانون در ایران، بلکه بی‌آمد سرکوب گسترده و ملی کردن و سراسری کردن ترس و واهمه بود. به همین دلیل در عرصه‌ی اقتصاد و اجتماع ناموفق ماند. مشاهده کنید مصداق در همان موقع در نطقی که در اعتراض به وزارت وثوق‌الدوله در کابینه‌ی مستوفی الممالک می‌کند اوضاع را چگونه تصویر می‌کند: «وضعیات امروز با دوره‌ی قرارداد مناسب نیست زیرا عناصر منتقد مرعوب و عامه به فقر مبتلا گردیدند. حکومت نظامی و سانسور مطبوعات و آزادی نبودن اجتماعات که بهترین وسایل اختناق است صورت عادی به خود گرفته و وسایل فقر و تنگدستی از هر حیث فراهم گردیده است. چنانچه کسی از مرکز مملکت بخواهد به اطراف نزدیک برود باید چند روز برای اخذ مجوز معطل باشد» و به همین دلیل بود که در همان مجلس به اعتراض برآمد که «بیابید برای خدا دست از گریبان ملت برتارید». <sup>۲</sup> جان مایه‌ی سیاست‌های دولت‌های برآمده از کودتای سوم اسفند تکیه بر مالیات‌های غیرمستقیم و تخصیص بخش اعظم درآمدها به «وزارت جنگ» بود البته از پرواز کردن دیگر عوامل سرکوب نیز غفلت نکرده بودند. وقتی برای ساختن زنان‌های بیشتر و تعمیر قصور سلطنتی از کیسه‌ی مردم از مجلس بودجه می‌خواستند این جنا باز مصداق است که به عنوان سخن گوی و جلدان اجتماعی عصر و زمانه‌ی ما به صدا درمی‌آید که چه خبرتان است! «چند سالی است که یک مبلغ زیادی همین بودجه نظمی برای خروج سانسور - چیزی که برخلاف قانون اساسی و چیزی که پایمال‌کننده‌ی حقوق ملی است - می‌گیرد و خرج می‌کند، امسال چند سال است که همین نظمی یک عده اشخاص معلوم‌الحال را دم دروازه می‌گمارد که هر کسی که می‌خواهد از دروازه بیرون برود تمام تاریخ خود و اعقابش و اجسادش

را از او سؤال بکنند شما تحقیق بکنید امروز که در ممالک اروپا یک چنین چیزی نیست سهل است در عصر ناصری در عصر مظفّری در عصر محمدعلی میرزایی هم چون چیزهایی نبوده، نه سانسور مطبوعات بوده و نه این که اگر کسی بخواهد از خانه‌اش به دهش برود یک عریضه به نظمیّه بنویسد و بدون اجازه نتواند حرکت بکند و اگر بتوانند هزار گونه جلوگیری کنند و دم دروازه بایستند اسم خودش و عیالش و پسرش را پیرسند و تقریباً تمام امور اقتصادی را فلج بکنند» (ص ۱۵۷).

ایا حکومتی که با آن همه خشونت، حکومت متمرکز را برقرار کرده اموال دیگران را به حساب شخصی شاه ضبط می‌کرد، نمی‌توانست از ثروتمندان برای بهداشت و آموزش مالیات بگیرد؟ سؤال این است که، چرا نگرفتند و چرا از این کارها، کم‌تر کردند؟

به عنوان مشتّی از خروار، کل درآمد دولت در ۱۳۰۸ نزدیک به ۲۵ میلیون تومان بود که ۶-۷ میلیون تومانش مالیات قند و جای بود. ۱۲ میلیون تومان هم درآمد گمرکات، ۴-۵ میلیون تومان هم مالیات مستقیم. درآمد نفت هم ۱۲ میلیون تومان بود که ۶ میلیون تومان به عنوان ذخیره برای مصارف نظامی کنار گذاشته شد. علاوه بر آن کل بودجه وزارت جنگ در ۱۳۰۸ معادل ۱۳/۶ میلیون تومان بود. به سخن دیگر، در مملکتی که نه راه داشت، و نه مدرسه و نه بیمارستان، نزدیک به ۲۰ میلیون تومان از درآمد ۳۵ میلیون تومانی به طور مستقیم صرف ارتش شد. ارقام زیر را برای مقایسه به دست می‌دهم:

الف. بودجه‌ی وزارت جنگ - ۱۸۴۶۰۰۰۰۰ تومان (۶ میلیون تومان ذخیره محاسبه نشده است).

ب. بودجه‌ی فوائد عامه ۲۳۳۱۰۰ تومان.

پ. بودجه‌ی معارف ۹۰۹۹۰۰ تومان.

ت. بودجه‌ی بهداشتی ۷۱۶۰۰۰ تومان.

یعنی بودجه‌ی وزارت جنگ به تنهایی، بیش از ده برابر کل بودجه‌ی وزارت فوائد عامه، معارف و بهداشتی بود! حالا می‌خواهد حکومت رضاشاه باشد و با هر حکومت دیگری، این چنین حکومتی، با این شیوه‌ی تخصیص بودجه، چه در ایران و چه در هر جای دیگر، نه «تجددطلب» می‌تواند باشد و نه «ناسیونالیست». چون در آن وضعیتی که بود و با این شیوه‌ی «تخصیص منابع عمومی» «ناسیونی» باقی نمی‌ماند تا کسی بتواند «ناسیونالیست» هم باشد یا نباشد!

و اما، برگردیم به بررسی عمده‌ترین دست‌آورد حکومت رضاشاه، ساختن راه‌آهن سراسری. ساختن چنین راهی در ایران، آیا هیچ توجیه اقتصادی داشت؟ یا این که، برخلاف باور عمومی، این هم نمونه‌ای بود از ائتلاف منابع ناچیز مملکتی فقیر به دست خودکامه‌ای که نه منطق می‌شناخت و نه درد ایران داشت.

### مصدق و راه‌آهن سراسری:

اولین ایراد مصدق به راه‌آهن سراسری این بود که پولی از مردم گرفته بودند و آن پول را کد مانده بود و به درستی می‌گوید که با این نوع پول گرفتن‌ها «فقرت تجارت لو و راه معاش لو کم می‌شود» پس، برای معطل نماندن پول موافق هزینه کردن و به جریان انداختن آن پول است.

می‌رسد به راه‌آهن و این نکته بدیهی را چندین بار تکرار می‌کند که ایجاد راه‌آهن البته که خوب است ولی دو راه دارد. «راه صحیح» که به بهشت می‌رود و «راه غلط» که سر از جهنم در می‌آورد. مقصودش هم از راه، نقشه‌ی راه نیست. ولی این نکته‌ی درست را بی‌مش می‌کشد که قبل از هر چیز باید «نگاه کنیم به احصائیه‌های گمرکی که واردات و صادرات ما از چه محلی بیشتر است» و به علاوه، «وسائط نقلیه در چه نقاطی بیشتر انتفاع می‌برد» و بعد «خرج راه» را بسنجیم و به تناسب مال‌التجاره‌ای که حمل می‌شود «منافع راه‌آهن» را درک کنیم. البته این نکات بسیار بدیهی است و انتظار این است که مدافعان طرح آن‌ها را در نظر گرفته باشند. ولی خواهیم دید که این چنین نبوده است و سپس می‌رسد به گره‌گاه اصلی و شرح مفصلی می‌دهد از منافع راه‌آهن که درست هم می‌گویند ولی این نکته‌ی بدیع را هم دارد که «طرز پیدا کردن سرمایه برای ساختن راه‌آهن بیشتر از خود راه‌آهن اهمیت دارد». دلیلش هم روشن است و به گمان من ابهامی ندارد. اگر سرمایه برای ساختن راه‌آهن موجود نباشد، مسلماً «نمی‌توانیم راه‌آهن بسازیم» که صد البته تکرار بدیهیات است. و بعد می‌رسد به چگونگی هزینه کردن سرمایه، و بی‌آمدهای ارزی‌اش را باز می‌کند که به هر حال مقناری در داخل هزینه می‌شود و مقدری دیگر صرف واردات لوازم خواهد شد. بعضی از نمایندگان که احتمالاً منشأ و کالتشان روشن است همه می‌کنند و به مثال فرضی او ایراد می‌گیرند. می‌رسد به این نکته که اگر زمان لازم برای ساختن راه‌آهن هشت تا ده سال باشد پس برای این مدت پول‌های جمع شده از مردم بنون بازگشت مانده است. البته می‌توان مصدق را به عدم دوراندیشی متهم کرد ولی این اتهام تنها ظاهر قضیه است. از میزان نداری مملکت با خبر است و می‌داند که این پروژه به این زودی‌ها به سودآوری نخواهد رسید و زیان‌آور خواهد بود. نگرانی مصدق از نیمه کاره ماندن و یا احتمالاً اعطای امتیازات دیگر برای یافتن منابع مالی لازم است و هر آن کسی که با تاریخ معاصر ایران آشنا باشد می‌داند که نگرانی مصدق بی‌مورد نیست. اشاره می‌کند به راه‌آهن جلفا - تبریز که می‌توانست نمونه خوبی باشد برای ارزیابی وضعیت مالی این دست پروژه‌ها و نسناسی از عدم دوراندیشی قدرتمندان. چرا که آن تکه راه‌آهن نیاز مبرمی به مرمت داشت که نمی‌کردند و اضافه می‌کند که به علت پوسیدگی تراورس‌ها «حرکتش طبیعی نیست» و به علاوه اگر «دو سال دیگر تا سه سال دیگر (تعمیر) نشود یکی از بین می‌رود». و باز برمی‌گردد به محسنات راه‌آهن و روشن است که گوشه چشمی نیز به وکلای رضاشاهی در آن مجلس دارد که خلط مبحث نکنند که فلانی با «تجدد» و ساختن راه‌آهن لابد مسأله دارد. اگر چه «تیت راه‌آهن» را خیلی هم مقدس می‌داند ولی «قبلاً لازم می‌دانم که ما برای مردم استعدادی درست بکنیم که بتوانند اگر ما این راه‌آهن را خواستیم بسازیم هر سال این کمک را بکنند». پس، روشن است که نگرانی مصدق با شناختی که از وضعیت اقتصادی دارد این است که اگر تدارک مالی نشود، پروژه تمام نخواهد شد. و اشاره می‌کند به شیوه‌ای که برای تأمین مالی در پیش گرفته بودند، یعنی استفاده از مالیات‌های غیرمستقیم و به درستی بر تأثیرات مخرب این نوع مالیات‌ها دست می‌گذارد. و این را نیز می‌داند که هر جامعه‌ای برای مالیات‌ستانی ظرفیت محدودی دارد و بدیهی است که اقتصاد نادر ایران در آن روزگار از این قاعده کلی نمی‌توانست استثناء باشد و

ادامه می‌دهد که اگر در جمع‌آوری مالیات دقت نشود، «عنقریب خواهیم دید این عایدات که جمع می‌شود مسائل تجاری را به کل معوق می‌گذارد». وقتی چنین شد و مردم بی‌استعداد شدند مالیات دولت در نقاط دیگر بلامحل می‌ماند. و باز برمی‌گردید به نکته‌ی قبلی‌اش که باید برای مالیات‌ستانی، «استعدادی» فراهم کرد. راه برون رفتنش هم بسیار سنجیده است. «اگر ما ده میلیون خرج قندسازی بکنیم، در ظرف دو الی سه سال از این ده میلیون فوق‌العاده استفاده می‌کنیم» و ادامه می‌دهد که «اگر ما بتوانیم ده تا کارخانه قندسازی در ایران تهیه بکنیم در ظرف دو - سه سال می‌توانیم احتیاجات خود را از مصالح خارج رفع کنیم و سالی بیست و دو میلیون که چهل و چهار کرور باشد قند (از خارج) نخریم». و روشن است که اگر این مقدار پول صرف واردات قند نشود «مُت یک استعدادی پیدا می‌کند که می‌تواند هر سال یک پولی بدهد برای راه‌آهن» (ص ۶۹). مثال‌های متعددی به کار می‌گیرد تا نکته‌ی مورد نظرش روشن شود ولی حلقه‌ی اصلی مباحثات او این است که تا استعداد مردم بیش‌تر نشود مالیات‌ستانی شیوه‌ی درستی برای انجام امور نیست. از واردات اقلام دیگر سخن می‌گوید که همه فشاری است روی صنایع محدود ایران در آن ایام، و هشدار می‌دهد که ساختن راه‌آهن به آن صورتی که دولت در نظر دارد، منطقی اقتصادی‌اش می‌لنگد و وضع را از آن‌چه که هست خراب‌تر خواهد کرد و بعد می‌پرسد: «لز ده ویران، که ستاند خراج؟» (ص ۷۰). و برمی‌گردد به ایراد اصلی‌اش به طرح راه‌آهن سراسری و درست می‌گوید که ایران در آن دوره، کسری تراز پرداخت‌ها داشت و اشاره می‌کند که صادرات عمده‌ی ایران «فقط تریاکی در این مملکت است که آن هم تحت یک اصولی دارد محدود می‌شود». با این همه روشن است تارد در فضایی که در آن ترس و واهمه، سراسری شده، حرف می‌زند و به همین خاطر ناچار است در مولود مکرر به دولت نان قرض بدهد که «صلاح مملکت را هم دولت هیچ‌وقت از دست نمی‌دهد» و این را نیز می‌داند که «شما اکثریت دارید و رای هم خواهید داد» ولی «یک لایحه که اساساً مقدمه و خرجش معلوم نیست لز کجاست، و سرمایه‌ی ملی را در نظر نیاورده باشد و استعداد مردم را برای دادن مالیات در نظر نگرفته باشد و بالاخره در وسط راه بماند و ما مجبور بشویم یا به کلی از راه‌آهن صرف نظر کنیم - چون استعداد نداریم که انجام بدهیم - یا امتیاز آن قسمتی را که خرج کرده‌ایم به کسی دیگر واگذار بکنیم که او تمام بکند». با این همه، «بنده این لایحه را اساساً جرأت نمی‌کنم بگویم مخالف هستیم» (ص ۷۲). ولی به قول معروف، شنونده باید عاقل باشد.

چند هفته‌ی بعد در ۲۹ فروردین ۱۳۰۶ مجدداً باز می‌گردد به همین طرح و باز ناچار است ضمن اعلام موافقت با طرح، حرف‌هایش را بزند آغاز می‌کند که «بنده با راه‌آهن مخالف نیستم» و دلایلش را به اختصار برمی‌شمرد. آموزش‌های اقتصادی مصدق در این نطق بسیار جالب و برای زمان خویش، بسیار بدیع‌اند. وقتی مجلس هزینه‌ای را تصویب می‌کند لازمه‌اش این است که باید بر مالیات‌ها افزوده شود. قسریّت و جزمیّت هم ندارد و ادامه می‌دهد، اگر خرج در موقع بشود، برای مملکت مفید است و اگر «در محل خرج نشود» که به حال مملکت مضر خواهد بود. و بعد، می‌گوید که اگر این هزینه‌های بی‌محل نیاز ارزی نیز داشته باشد که ضرر و زیانش بسیار بیشتر می‌شود، اگر چه بیش از ۷۰ سال از آن می‌گذرد ولی دیدگاه اقتصادی

مصدق امروز هم درست است. هر دو حالت را با توضیح بیشتر می شکافد. خلاصه دیدگاه مصدق این است:

خرج بی محل = افزایش بر مالیات‌ها = بالا رفتن مخارج زندگی (تورم) = صادرات کم‌تر. و البته برای کشوری که «این همه فریاد که می‌کنیم که باید صادرات مملکت خودمان را زیاد کنیم»، با این سیاست‌های تورم‌آور، البته که موفق نخواهیم شد و اما، پروژه‌ی راه‌آهن سراسری، برای هر مملکتی که بخواهد راه‌آهن بسازد دو شرط لازم است.

۱. استناد ساختن راه‌آهن؛

۲. احتیاجات.

و باز اشاره می‌کند به کسری تراز پرداخت‌ها و درست هم می‌گوید که «وقتی که موازنه‌ی تجارتی به ضرر ما شد استناد ما کم است» و بلافاصله می‌افزاید: «چون عایدات زیادی هم نداریم اگر مقداری عایدات مان را یک جا خرج کنیم و لز او [کذا] فوراً فایده نبریم متضرر می‌شویم» و بحث جان داری پیش می‌کشد در خصوص احتیاج. از مثال‌های جالبی که ارائه می‌دهد در می‌گذرد ولی اشاره می‌کند به «تراکم جمعیت» و وضع ایران را با بلژیک مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد در کشوری که تراکم جمعیتش کم است، مثل ایران، «اگر در بلژیک هشتاد مرتبه راه‌آهن حرکت می‌کند در ایران یک مرتبه حرکت می‌کند» (ص ۷۵). و بدیهی است که «راه‌آهن آن جا هشتاد برابر راه‌آهن ایران کار می‌کند». با این وصف، این هم بدیهی است که «مخارج راه‌آهن که فرق نمی‌کند» و ادامه می‌دهد اگر هشتاد میلیونی که قرار است خرج راه‌آهن بشود «اگر در دست ملت ایران باشد و به مصرف کارهای دیگر برسد سالی دوازده میلیون فایده می‌بریم» در حالی که «راه‌آهن سالی هشت میلیون خرج دارد» پس، باید کاری کرد که «احتیاجات» در مملکت زیاد بشود چون، «وقتی که احتیاجات در مملکت کم شد و راه‌آهن هم در یک ماه یا در پانزده روز یا یک هفت یک مرتبه حرکت بکند، این فائده ندارد» (ص ۷۶). و دل به دریا می‌زند و مشخصاً درباره‌ی طرح دولت سخن می‌گوید که این راه‌آهن برخلاف ادعاها نه برای تسهیل تجارت خارجی مملکت بلکه، «از نظر تجارت و احتیاجات داخلی است». و این نکته را پیش می‌کشد که این راه‌آهن در تجارت اروپا یا ملل آسیا نقشی نخواهد داشت چون «معتقول نیست» مال التجاره‌ی اروپا از طریق روسیه به بندر جزر [گنر] وارد شده، از آن جا به محمیره (خرمشهر) برسد و پس آن گاه به هندوستان صادر شود. چون راه دریا کم هزینه‌تر است و اما لز راه‌آهن سراسری، اگر به زبان امروزه سخن گفته باشیم، مصدق خواهان انجام یک برآورد هزینه - منفعت است / Cost & Benefit Analysis برای این طرح و اشاره می‌کند به راه‌آهن تبریز - جلفا که در ایالت پرجمعیتی چندین سال دایر بود و از هزینه‌ی ۹ میلیونی‌اش سخن می‌گوید که می‌بایست سالی ۹۰۰ هزار تومان فایده می‌داشت. بلافاصله اشاره می‌کند به استهلاک راه‌آهن و ضرورت ترمیم و سرمایه‌گذاری بعدی را در نظر گرفته و می‌گوید که باید بیشتر از ده درصد منافع داشته باشد و از وزیر قواید عامه می‌پرسد که آیا درباره‌ی راه‌آهن آذربایجان چنین برآوردی به عمل آمده است؟ که البته چنین نکرده بودند. مصدق ادامه می‌دهد وقتی راه‌آهن در یک ایالت پرجمعیت فایده که ندارد هیچ، ضرر و زیان نیز ندارد، اندکی حاشیه می‌رود ولی باز برمی‌گردد به

همان حرف قبلی خویش، این بار زمینه‌سازی بیشتری می‌کند که بسیار روشنگرانه است. مسؤولیت و کالت را به رخ و کلا می‌کشد و چون قرار است به مقداری هزینه بیشتر رأی بدهند می‌پرسد، «بنده فلرم به پنج میلیون خرج رأی می‌دهم. بنده می‌بینم یک ملت‌ای که بعضی افرادش در این کوچه‌ها افتادماند و نارند می‌میرند» آن وقت، «فقط در تحت تأثیرات و احساساتی که راه‌آهن خوب است و اگر راه‌آهن بیاید فایده خواهیم برد یک رأی غلطی که برای مملکت ضرر داشته باشد به خیال این که به مملکت خدمت بکنیم، بدهم». و داستان را می‌کشاند به انجام صحیح این کار، یعنی به وارسی‌دن دقیق صادرات و واردات، کمک گرفتن از متخصصان راه‌آهن و نتیجه می‌گیرد که در این وضعی که هست، اگر چه با راه‌آهن مخالف نیست ولی، «این موجودی را که الان هسته اگر شما از عایدات انحصار قند بخواهید [کارخانه‌ی] قند بسازید بنده موافقم» چون یک چیزی پیدا می‌کنیم که «محل احتیاج است».

مدافعان طرح راه‌آهن سراسری را به مباحثه و مذاکره دعوت می‌کند که اگر پول صرف ساختن کارخانه قند بشود، «هم قند ارزان‌تر می‌شود و هم ما مستغنا از فرستادن پول به خارج می‌شویم» و نتیجه می‌گیرد، وقتی عایدات ما زیاد بشود، آن وقت می‌توان بخشی از این عایدات بیشتر را «برای احساسات یا تجمل یا تجربه» صرف راه‌آهن کرد. و این مثال به جا را می‌آورد که «اگر این مردم را چاق نکنیم نمی‌توانیم آن‌ها را بدوشیم». به سخن دیگر، «باید استفاده به مردم بدهیم از آن طرف هم بگیریم» (ص ۷۶). و این جان مایه کلام اوست.

مسأله را به ذکر مخالفتش با راه‌آهن سراسری محدود نمی‌کند، ضمن تأکید بر اهمیت ساختن کارخانه‌ی قند، بحث را می‌کشاند به چگونگی حل مشکل حمل و نقل داخلی و طرح گسترش راه‌های شوسه و ورود کامیون و اتوبوس را پیش می‌کشد. استدلال اصلی مصدق، بر ناچیز بودن احتیاجات و دست‌تنگی اقتصاد ایران استوار است که درست هم هست. یا بار دیگر باز می‌گردد به مقوله‌ی تراکم ناچیز جمعیت در ایران. اگر کامیونی که آورده می‌شود، «یکی از طهران حرکت کند برود بوشهر و یکی هم برعکس - مسافری در راه بوشهر روزی بیست نفر نیست مجال است روزی پنج نفر هم نخواهد بود». پس این احتیاج با کامیون رفع شدنی است. علاوه بر آن، «اگر ما پنجاه اتوبوس مسافرتی داشته باشیم می‌توانیم در پنج نقطه‌ی ایران خط ابتدائی و انتهائی درست کنیم ولی، «راه‌آهن برای مملکتی که هر کیلومتر مربع‌اش پنج نفر جمعیت دارد گمان نمی‌کنم فایده داشته باشد» از آن گذشته، گسترش راه‌های شوسه و استفاده از کامیون و اتوبوس منافع دیگری نیز دارد و آن این است که «راه‌آهن مؤثر در طرفین خط است و آن نقاطی که دور از راه‌آهن است آن‌ها که احتیاجاتشان رفع نمی‌شود. آن‌ها باید باز مال‌التجاره خودشان را با همین وسایل نقلیه حمل کنند و برسانند به خط آهن» (ص ۸۲)، پس اگر سرویس کامیون را درست کنیم همین جایی که امروز می‌خواهیم راه‌آهن بکشیم زودتر شروع می‌شود به تزید احتیاجات و هم در جاهای دور» و ادامه می‌دهد که حمل و نقل به وسیله‌ی کامیون موجب کاهش هزینه‌ی حمل و نقل شده، موجب تشویق صادرات خواهد شد و وقتی که احتیاجات بیش‌تر شد، «راه‌آهن هم زودتر فایده می‌دهد». (ص ۸۲)

<http://www.chebayadkard.com/>

وزیر فواید عامه به مباحثی که دکتر مصدق در مجلس مطرح کرد پاسخ گفت که من متأسفانه به متن آن دسترسی نداشته‌ام ولی در جلسه ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ مصدق در نطق دیگری به وزیر فواید عامه پاسخ گفت و این نطق مصدق، مأخذ من است در آن چه که در زیر می‌نویسم. اولین ایراد دولت به گفته‌های مصدق ظاهراً این بود که گویا او خواهان «تسویق کامیون» است. ایراد دیگر که بی‌پایه بود، این کسه «اگر راه‌آهن بد بود، چرا جاهای دیگر کشیده‌اند» و اشاره شد به راه‌آهن روسیه. سومین نکته در پاسخ وزیر به هزینه طرح مربوط می‌شد که به ادعای وزیر، «احداث راه شوسه در ایران چهل و پنج میلیون خرج دارد».

پاسخ مصدق به این ایرادات بسیار محکم و مستدل بود که نشانه هوشمندی اوست. در پاسخ به ایراد اول اشاره می‌کند که کامیون و اتومبیل در مملکت هست و چون در مقایسه با شیوه‌های حمل و نقل سستی کجاوه و تخت روان - راحت‌تر، سریع‌تر و کم هزینه‌ترند، خواه ناخواه در میان مردم مقبولیت خواهند یافت. هدف او، ولی کوشش برای افزودن بر صادرات مملکت است و به همین دلیل پیشنهاد کرد که دولت خود رأساً به ایجاد شرکت‌های حمل و نقل بپردازد. اشارات دیگری دارد به صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس که بسیار جالب است که اگر دولت این کار را به عهده بگیرد، می‌تواند به بهای ارزان‌تری از یک فرد کامیون وارد کند و هم اندرهای این شرکت‌ها برای دولت و مخارج عمومی مفیدتر است. اما، مقایسه ایران با روسیه، ضمن رد این قیاس، می‌گوید احداث راه‌آهن می‌تواند برای مقاصد متفاوتی باشد و احداث راه‌آهن در روسیه را ناشی از نظریات نظامی و سیاسی می‌داند که درست هم می‌گویند ولی آن چه در مجلس ایران می‌گذشت به ادعای مصدق و رسیدن این نکته بود ما که «از نقطه نظر اقتصادی می‌خواهیم راه‌آهن بکشیم» باید ببینیم که از نقطه نظر اقتصادی «راه‌آهنی که می‌کشیم فایده دارد یا نه؟». بعد گریز می‌زنند به راه‌آهن جلفا - تبریز و بر اساس گزارش خود دولت می‌گویند که ۹۹ درصد ترافیک‌ها «پوسیده و لازم است به فوریت تعمیر شود». به علاوه «چرخ‌های لوکوموتیو یاس‌آور است به طوری که هیچ وقت اطمینان کامل از وصول قطار به مقصد نیست». از آن گذشته، با آن همه هزینه‌ای که برای همان تکه راه‌آهن شد، ده میلیون تومان در طول سه سال، ۱۳۰۱ - ۱۳۰۳، مطابق برآورده‌های دولتی عایداتش از «بیست هزار تومان» تجاوز نمی‌کند تازه اگر تعمیرات ضروری را انجام بدهند «مبالغ زیادی خرج دارد» و نتیجه می‌گیرد که ساختن آن راه‌آهن نیز، توجیه اقتصادی نداشت.

سپس می‌رسد به نکته دوم در پاسخ دولت. یادآوری می‌کند که این برآورد مخارج برای احداث ۲۱-۱۷ کیلومتر راه شوسه است در حالی که اگر به جای برنامه‌ی پیشنهادی دولت - راه‌آهن سراسری - همان راه بندر جز به محصوره شوسه شود «نیش از دو - سه میلیون، الی چهار میلیون خرج خواهد داشت». پس، جناب وزیر قیاس مع‌الفارق کرده بود. چون هزینه‌ی راه شوسه به جای راه‌آهن سراسری حداکثر ۴ میلیون است، و نه ۴۵ میلیون «به علاوه ساختن خط آهن از بندر جز به محصوره ما را از سایر خطوط شوسه بی‌نیاز نخواهد کرد». اگر هم مدافعان راه‌آهن سراسری بگویند که راه شوسه لازم نیست، که نقض غرض خواهد شد یعنی، «در سایر نقاط باز باید با قاطر و گاری مسافرت کنیم؟»، از آن گذشته، ساختن راه‌آهن نیز که قرار است ده سال

طول بکشد، «در این مدت هم مجبوریم همین راه از محمره تا بندر جز را با اتومبیل و گاری حرکت کنیم». خلاصه، نیاز به گسترش راه شوسه مسأله‌ای بحث بر دار نیست. اگر هم ده سال طول بکشد تا همه‌ی راه‌ها در ایران شوسه بشود که هزینه‌ی سالانه ۴/۵ میلیون تومان خواهد بود و چنین کاری، به گفته‌ی مصنف، چندین حسن دارد:

همه‌ی پول «یک مرتبه خرج نمی‌شود» و لز آن شاید مهم‌تر، «تمام خرج هم در خود ایران می‌شود». در عین حال ولی ساختن راه‌آهن «نیاز ارزی» دارد چون «هر چه خرج بشود نصفش به خارج خواهد رفت و از مملکت بیرون می‌رود» و تازه پس از این همه لطافت، «یک راه‌آهتی خواهیم داشت از بندر جز به محمره» در حالی که با صرف ۴۵ میلیون در ده سال، همه‌ی مملکت شوسه می‌شود «آن وقت به وسیله‌ی سرویس اتومبیل و کامیون می‌توانیم تمام مؤسسات جدید را در مملکت ایجاد کنیم». (ص ۹۵)

مثال‌های باز هم بیشتری ارائه می‌دهد برای نشان دادن غیراقتصادی بودن طرح دولت و حتی می‌گوید اگر قرار بر احداث راه‌آهن باشد باید این راه غرب (ایران) را به شرق متصل کند و به همین دلیل، «این راهی که فعلاً دولت در نظر گرفته بر خلاف مصالح اقتصادی است». البته روزنامه‌ها نیز در این مباحثات شرکت داشتند. اگر چه نام روزنامه را به دست نمی‌دهد ولی اشاره می‌کند به پیشنهاد یکی از روزنامه‌ها که «اگر ما از خارج پول قرض کنیم و راه‌آهن بسازیم بهتر است زیرا پولی که در جریان مملکت هست از جریان نمی‌افتد و برای مملکت مضر نیست». مصنف به پاسخگویی برمی‌آید که این ادعا موقعی می‌تواند درست باشد که این قرض «بدون فرع باشد» که البته می‌دانیم این‌گونه نمی‌توانست باشد و اشاره می‌کند که اگر ۸۰ میلیون قرض کنیم برای ده سال «سالی شش میلیون باید تنزیل بدهیم و برای ما صرفه نخواهد داشت». (صص ۹۷-۹۸)

ولی روشن بود که مجلس و دولت گوشش به این پیشنهادها بدهکار نبود ظاهراً کشیدن راه‌آهن از بندر جز به محمره راهی بود که باید کشیده می‌شد این که کشیدن این راه برای اقتصاد ندار ایران صرفه‌ی اقتصادی نداشت. به رضاشاه و کلاهی انتصابی مجلس چه ربطی داشت؟! شاید بتوان گفت که به قول معروف، «آنها نوکرخان بودند نه بادمجان» و منافع سوق‌الجیشی خان این چنین اقتضا می‌کرد. مگر آن مداخله‌های علنی در انتخابات به نفع مملکت بود؟ و مگر کسی به هشدارهای دردمندان می‌مصدق و دیگران گوش داد؟ مگر در تمديد قرارداد شرکت نفت به آن صورت و واگذاری زمین به شرکت از «جریب» استفاده - سوءاستفاده نکردند و بعد معلوم شد که منظورشان به واقع «هکتار» بود در عرف نظام حاکم بر جامعه «جریب» پانصد ششصد ذرع بود ولی هکتار هزار ذرع و بعد روشن شد که در کل چهارده میلیون و هفتصد هزار ذرع زمین به کمپانی بخشیدند که از کل منطقه (آبادان) بیشتر بود و مدرس به طعنه برآمد که «از اهواز هم باقی می‌آوریم» (ص ۱۲۱). و به علاوه بعد روشن شد که دولت «تجدد طلب» رضاشاه گشاده دست‌تر از متن قرارداد تارسی عمل کرده است. چون براساس آن قرارداد، دولت تنها می‌توانست اراضی بایر را برای ساختن بنا و به کسار گرفتن ماشین‌آلات به کمپانی ببخشد ولی حضرات «زمین‌های دایر» را به کمپانی بخشیده بودند!



البته عمده‌ترین مباحثه‌های مصدق در رد طرح راه‌آهن سراسری که توجیه اقتصادی نداشت در مقاله‌ی «راجع به راه‌آهن ایران: نظریات مهندس کاساکوسکی» آمده است که به صورت مقاله‌ای تنظیم شده بود که در آن زمان به دلایل کاملاً روشن اجازة انتشار نیافت و منتشر نشد. اهمیت این مقاله به حدی است که باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار بگیرد. تنها به اشاره می‌کنم که مصدق در تنظیم این نوشته، به روشنی نشان داد که ساختن راه‌آهن سراسری اگر توجیهی داشت، آن توجیه اقتصادی نبود با این همه، حتی در مجلس دست‌چین شده‌ی رضاشاهی، مصدق با ادله و شواهد بسیار کوشید شاید کل برنامه را در مسیر دیگری که با منافع مملکت سازگاری داشت بیان‌دازد که متأسفانه موفق نشد ولی در ضمن، این شهامت را داشت که در همان مجلس برای ثبت در سینه‌ی تاریخ بگوید: «من به عقیده خودم این رأی را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت می‌دانم» (ص ۱۸۰). با آن چه که از آن مبحث در صفحات پیش مرور کردیم، آیا راست نمی‌گفت؟

### پی‌نوشت:

<sup>۱</sup> به نقل از مجلس هفتم یا پارلمان «پهلوی» در ستاره‌ی سرخ، سال اول، شماره‌ی ۱-۲، صص ۵۷ - ۶۸

<sup>۲</sup> بنگرید به همان، صص ۲۷-۵۰.

<sup>۳</sup> به نقل از ستاره‌ی سرخ ۱ و ۲، ریسی؛ هودجی دولتی و ارتجاع رژیم پهلوی، صص ۵۷ - ۴۵.

<sup>۴</sup> به همان من، جامع‌ترین مباحث را در رد راه‌آهن سراسری به عنوان پروژه‌های که توجیه اقتصادی نداشت، دکتر مصدق در مجلس مطرح کرد که در اغلب موارد از سوی دولت بدون جواب مانند من در این بخش، خلاصه‌ای از مباحث را به دست خواهم داد. مآخذ من در این قسمت مجموعه سخنرانی‌های مصدق در مجلس پنجم و ششم است که در متن فقط به شماره‌ی صفحه آن اشاره خواهم کرد. «نطقها و مکتوبات مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی»، پارس، انتشارات مصدق، ۲۹ اسفند ۱۳۳۹.

## مجموعه‌ای

## از نظرهای خصمانه یا دوستانه

<http://www.chebayadkard.com/>

– کاشانی در ذلت کودتا و مصدق؛ دو مصاحبه

– خمینی در مستی قدرت و مصدق؛

«هر کس در مسیر اسلام نباشد دشمن ما است...» با مقدمه ویراستار؛ وقایع بهار ۱۳۵۷

«یک گروهی که از اولش باطل بوده است...»

«تطهیر مصدق...» – جمهوری اسلامی

اندر افاضات محمد کاظم انبیارلویی در رسالت و طنز سیدابراهیم نبوی در نشاط

– جوانان امروز و مصدق؛ دو بیانیه از سازمان جوانان مبارز در تهران

– چند نوشته از دیگران؛

داریوش فروهر؛ احمد ابوزید – لوس آنجلس تایمز؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی – آدینه؛

دکتر حسین رفیعی – پیام هاجر؛ دکتر فریبرز رئیس دانا

## کاشانی - کودتا و مصدق (۱)

### مصاحبه با مخبر روزنامه المصری \*

مادام که سپهبد زاهدی به نفع ایران قدم بردارد از او پشتیبانی خواهیم کرد، خداوند عادل است و آنچه امروز بر مصدق گذشته نتیجه عدل خداوندی است.

قاهره - روزنامه یومیه معروف *المصری*، محسن مؤمن خبرنگار مقیم بغداد خود را به تهران اعزام داشته و متن مصاحبه‌های این خبرنگار با حضرت آیت‌الله کاشانی و سپهبد زاهدی در شماره ۵ شنبه گذشته این روزنامه انتشار یافته است.

در این مصاحبه حضرت آیت‌الله کاشانی به خبرنگار «المصری» گفتند:

من از ژنرال زاهدی مادام که به منفعت ایران عمل می‌تواند یا او مخالفت می‌نمایم، تا این لحظه به نظرم برسد او برخلاف مصلحت ایران عمل می‌تواند یا او مخالفت می‌نمایم، تا این لحظه نمی‌توان راجع باعمال زاهدی قضاوت کرد و ما هم نمی‌توانیم رویه خود را در قبال او معین نماییم.

از او پرسیدم: آیا عقیده دارید که مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که باو رسید؟ او جواب داد: خداوند عادل است و آنچه امروز بر مصدق گذشته نتیجه عدل خداوندی است.

از او پرسیدم: آیا عقیده دارید که ژنرال زاهدی می‌تواند مسئله نفت را بطوری که رضایت حضرت‌عالی و ملت ایران جلب شود حل کند؟

او جواب داد: من گمان نمی‌کنم که ژنرال زاهدی در قضیه نفت روشی برخلاف تمایلات ملت اتخاذ کند، و به هر حال سیاست «رزم آرا» دیگر در ایران قابل اجرا نیست، هر کس بخواهد طبق آن عمل نماید با همان سرنوشت مواجه خواهد شد.

از آیت‌الله کاشانی پرسیدم: آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت می‌کرد؟

او جواب داد: آری، برای برقراری جمهوریت می‌کوشید، مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌تی به شاه نوشته و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر مسافرت منصرف شد - یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید اما شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد بازگشت.

آیت‌الله کاشانی سپس اظهار داشت: در اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست.

از او پرسیدم: آیا جنابعالی با تجدید روابط سیاسی ایران و انگلیس مخالفید؟

او جواب داد: آری، من با این مخالفم زیرا سیاستمداران انگلیسی خالی از عواطف انسانیّت، شفقت و رحمت می‌باشند و هرگز نسبت به ملت ایرلن نظر خیر و دوستی ندارند  
از او پرسیدند: نظر شما راجع به اقدام دولت فرانسه در مورد خلع سلطان مراکش به این  
عنوان که علمای مذهبی از او راضی نیستند چیست؟  
آیت‌الله کاشانی گفتند: این دلیل فرانسه تا اندازه‌یی به حجت یزید بن معاویه شباهت دارد  
که وقتی به قتل حضرت امام حسین علیه السلام دستور داد مدعی شد که او از دین خارج شده  
است.

ملل اسلامی و عربی تا وقتی که قوی و متحد نشوند همچنان مظلوم باقی خواهند ماند و  
تنها در صورت اتحاد است که دنیای مسلمان می‌تواند مجد و عظمت دیرینه خود را باز یابد و از  
استقلال و آزادی کامل برخوردار شود.

\* نقل از «مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و بیامهای آیت‌الله کاشانی: از فردای کودتای آمریکایی — انگلیسی  
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا در گذشت آیت‌الله کاشانی (۲۳ اسفند ۱۳۴۰)»، گردآورنده: محمد دهنوی، ۶ آذر ۱۳۴۲ تهران،  
انتشارات چاپخش، صص ۲۶-۲۹. نقل از روزنامه کیهان سوم شهریور ۱۳۳۲.

## کاشانی - کودتا و مصدق (۲)

### مصاحبه با ناصرالدین نشانشیمی

#### خبرنگار اخبار الیوم\*

مصدق نقوذ شاه را در میان مردم فراموش کرد و خود را به خطر انداخت.  
شاه چهار ماه قبل می‌خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم.  
مصدق وقتی پارلمان را منحل کرد با دست خود خانه‌اش را خراب نمود.

قاهره - متن مصاحبه ناصرالدین نشانشیمی، خبرنگار اعزامی روزنامه اخبار الیوم با حضرت  
آیت‌الله کاشانی به تهران، در مطبوعات مصری انتشار یافته است.  
مخبر اعزامی اخبار الیوم می‌گوید:

به آیت‌الله کاشانی گفتم: «حال انگلیسیهای سگ چطور است؟»

آیت‌الله کاشانی متعجب شد و پرسید: این اصطلاح من است تو از کجا فهمیدی؟

باو جواب دادم: این اصطلاح شما وسیله روزنامه‌های مصری در همه جهان انعکاس یافته است.

سپس در حالی که بر چینهای پیشانی او افزوده شده بود:

- اینها آیا سگ نیستند؟ این انگلیسی‌ها ... بگو؟

من جوابی ندادم ولی او اضافه کرد:

– من با آنها جنگیدم و نفوذشان را در این کشور ریشه کن ساختم. اگر عفریک ساعت به عقب برمی‌گردد، بازگشت انگلیسها هم به ایران میسر است.

به او گفتم: می‌خواهم نظر شما را در آن چه روی داده بدانم، آیا انگشت بیگلانه در آن وجود دارد؟ آیت‌الله کاشانی نیمه سیگاری آتش زده و گفت:

– ما خیلی ساده هستیم، خیلی ساده! وضع خوبست و خطر بر طرف شده، این مصدق راه را گم کرده و مستحق این عاقبت بود تمام هم و کوشش او این شده بود که مردم فریاد زنند: «زننده باد مصدق»، او برای این کشور کاری نکرد نه یک خرابی را تعمیر کرد، نه خیابانی را افتتاح کرد، نه خزانه را نجات داد و نه ملت را متحد ساخت. و حتی در مورد نفت که او ادعا داشت صاحب فکر ملی ساختن نفت می‌باشد، اگر این اتحادی که من در صفوف ملت بوجود آوردم نبود نفت هرگز ملی نمی‌شد.

مصدق می‌کوشید برای تبلیغ به نفع خود از اوضاع استفاده کند همه امیدش این بود که مردم به تلگرافخانه هجوم آورده و تلگرافهای پشتیبانی و تبریک برای او مخابره نمایند اما در مورد انگشتهای خارجی تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی نبوده! مصدق علیه شاه شورید و موقعت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه قبل می‌خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا این که وارد این نبرد شدیم و پیروز گردیدیم!»

باو گفتم: آیا شما نمی‌توانستید در حالی که کشورتان باین مبارزه خونین علیه انگلیسها مشغول بود، با مصدق بسازید؟ آیت‌الله از این سؤال برآشفته و گفت:

– ای برادر مسلمان، من و مصدق دو روح در یک بدن بودیم ولی او خیانت کرد، به من و کشورش خیانت کرد سه قدرت کشور را خود به تنهایی در دست گرفت، خود لو می‌گفت که وکیل، نماینده مردم است و اگر پارلمان هر یک از اختیارات خود را به دیگری واگذار مرتکب خیانت عظیمی شده است. ولی خود او این کار را کرد – او فریاد می‌زد که دولت‌ها نصابنده ملت نیستند ولی خودش وقتی به حکومت رسید سخنش را فراموش کرد و سیاست دیگری در پیش گرفت که سرانجامش محصور ساختن ایران در خود ایران بود.

آیت‌الله کاشانی در این مصاحبه اظهار داشت: «قبل از اینکه من با مصدق مخالفت کنم ملت با او بود ولی پس از این که من با او بمخالفت پرداختم، ملت از دور او پراکنده شد – این تنها مصدق نبود که با انگلیسها جنگید، همه ایران با انگلیس جنگید و در فراندوم ملت از مصدق طرفداری نکرد، این کمونیستها بودند که از او پشتیبانی کردند. مصدق وقتی پارلمان را منحل کرد، با دست خود خانهاش را خراب کرد، اگر پارلمان موجود بود شاه نمی‌توانست قبل از جلب موافقت پارلمان حکم عزل او را صادر کند.

از آیت‌الله کاشانی پرسیدم: بنظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کداست؟

آیت‌الله کاشانی بی‌درنگ جواب داد: پایمال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه. یکبار هشت نفر از طرفداران او نزد من آمده و با اصرار خواستند که او را در شمیران ملاقات کنم، من وقتی با مصدق ملاقات کردم به او گفتم: ای دکتر مصدق، ما از این جهت از تو

طرفداری نمی‌کنیم که عاشق جمال و صورتت باشیم، ما تو را برای آن پشتیبانی می‌کنیم که در راه مبارزه با انگلیسیها یا ما همراه بودی. اما من می‌بینم که اخیراً از راه راست منحرف شده‌ای و در برابر وضع ید ما هیچ حرکتی نمی‌کنی. اقتصادیات ما ورشکست شده، آبادیهای ما رو به خرابی گذاشته و پسران ما کمونیست شده‌اند، مدارس ما رنگ سرخ به خود گرفته، سازمان اداری ما به هرج و مرج مبدل شده، تو چه می‌کنی؟ مصدق وقتی اظهارات مرا شنید قول داد که کاری بکند ولی به وعده خود وفا نکرد. مقام و کرسی صدارت او را مسحور کرده بود. و او دستخوش نوعی جنون شده بود.

چرا با نفوذ منی که دارید خودتان اقدام نکردید و ارتش بر مصدق غالب شد؟

مصدق به سلاحهای جدید مجهز بود، او دواور خود را فدائیان مسلح گمارده بود منزلش مرکز مهمات و اسلحه بود. تانکها خانه‌اش را احاطه کرده بودند من توانستم که بر قوام السلطنه شخصاً پیروز شوم ولی در مورد مصدق وضع تفاوت داشت!

نظر اعلیحضرت همایونی در باره آن چه که روی داده چیست؟

من هنوز با ایشان ملاقات نکرده‌ام که از نظرشان با خبر باشم.

آیت‌الله کاشانی در باره مجازات مصدق نظر خود را اینطور شرح داد: طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است.

باو گفتیم: آیا شما از سیاست کناره‌گیری خواهید کرد؟ کاشانی پرخاش کنان جوابداد:

علیرغم تمایل کفار، من از سیاست کناره نمی‌گیرم. اگر من خودم هم بخواهم کناره‌گیری نمایم طرفداران و افراد ملت رضایت نخواهند داد. حقیقت را به شما بگویم خسته شده‌ام، آیا می‌فهمید ولی مردم رحم نمی‌کنند!

آیت‌الله کاشانی گفت که: مقامات مسوول ایران باید از یک سیاست منی دینی اسلامی تبعیت نمایند.

از آیت‌الله کاشانی پرسیدم: چرا در مورد مراکش ساکت نشسته‌اید؟

عده‌یی از برادران مراکشی نزد من آمده و کمک می‌خواستند من به شورای امنیت، سازمان ملل متحد، و ژنرال آیزنهاور برای این که برادران دینی خود را که در جهاد با هم شرکت داریم، پیروز گردانم نامه خواهم نوشت. [—]

در حالی که برای خداحافظی با آیت الله مصافحه می‌کردم، گفتم:

کفن سفید خود را آیا برای امور ناگهانی حفظ کردید؟

او جواب داد:

آن کفن در خانه‌ام هست، اینجا منزل دخترم است، اگر ساعت لازم برسد این کفن را از روی تخت برداشته و به خیابان خواهم رفتم!

\* نقل از مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و بیانات آیت‌الله کاشانی: از فریاد کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا در گذشت آیت‌الله کاشانی (۲۳ اسفند ۱۳۴۰)، گردآورنده محمد دهنوی، ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تهران. انتشارات چاپخش، صص ۳۲-۳۶.

## خمینی و مصدق

هرکس که در مسیر اسلام تیاشد دشمن ما است؛  
برای هر استخوانی میتینگ راه انداختن ... قابل تحمل نیست!

خمینی

## مقدمه ویراستار

روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ مراسم یا شکوهی در چمن دانشگاه صنعتی به مناسبت ولادت مصدق با حضور و سخنرانی زنده یاد دکتر علی شایگان یار شاطر و همکار مبارز مصدق برپا شد. خمینی به درستی تشخیص داد که تعلیمات و میراث مصدق سدی مستحکم در مقابل ولایت فقیه و استبداد مذهبی است. بی جهت نیست که می گفت: «مصدق اگر می ماند به اسلام سیلی می زد، در کودتای ۲۸ مرداد از اسلام سیلی خورد»!

در این جاست که یکی از وجوه اشتراک خمینی و سلفش پیدا می شود و دیکتاتوری سابق، استبداد لاحق به عنوان دو روی یک سکه جلوه پیدا می کنند.

پس از سقوط رژیم سلطنتی دیدیم که چگونه صدها هزار ایرانی برای تجلیل از این بزرگ مرد تاریخ معاصر روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ در سالروز در گذشتن، در بیابان به سوی احمدآباد طی طریق کردند. لذا خمینی خوددار و حيله گر نتوانست ساکت بماند. چنان از کوره به در شد که تجدید عهد مردم با آزادی را تجلیل از «مشتی استخوان» خواند.

زمانی که «دولت موقت اسلامی» به ریاست مرحوم مهندس بازرگان زمام امور را در تهران در دست داشت، خمینی از مقرش در قم، برای مستحکم کردن پایه های قدرت مطلقه ولایت فقیه و جمهوری اسلامی برنامه ریزی می کرد، تسخیر وسایل تبلیغات و تسلط بر رسانه های جمعی و سرکوبی مطبوعات آزاد از سر فصلهای برنامه اش بود.

مطبوعات آزاد شده بهار سال ۱۳۵۸ را تحمل نمی کرد. به خصوص که تیراژ روزنامه های مستقل به صورت نجومی بالا رفته بود و به طور بی سابقه /بندگان در یکی از روزها تا یک میلیون شماره فروش داشت.

دفتر خمینی در قم تهدید کرده بود که «این دفتر مصمم است در مقابل اخبار دروغ و انحرافی که موجب از هم پاشیدگی وحدت همه قشرها می باشد عکس العمل مناسب نشان داده» و نظر شخص خمینی را درباره این قبیل روزنامه ها اعلام دارد! خمینی که هنوز از قدرت کافی برخوردار نبود می خواست به این ترتیب و با این تهدیدها روزنامه های /بندگان و کیهان و پیام /سرور را به محاق تعطیل کشاند و هر یک را به صورتی تصرف و سایر مطبوعات را زیر فشار تبلیغات دفترش و رادیو تلویزیون خرد کند. به علاوه کمیته ها و گروه های حزب الهی را به جان ناسران کتاب انداخت و حزب الهیها به آتش زدن کتاب فروشیها مشغول شدند.

به این ترتیب نیاز به اقدام فوری و عاجل برای نجات مطبوعات به چشم می خورد، پیشنهاد شد که با نزدیک بودن روز ولادت مصدق، این روز «روز آزادی سخن و قلم» نامیده شود و

اجتماعی به این منظور با الهام از مصدق برای رو در رویی با خمینی و دفاع از مطبوعات تشکیل گردد. لذا جبهه دموکراتیک ملی ایران با بیانیه‌ی «روز دکتر محمد مصدق را روز آزادی سخن و آزادی قلم» اعلام کرد و از «همة مردم و سازمانهای سیاسی حق طلب» دعوت کرد تا «برای حراست از آزادی مطبوعات، اعتراض به اختناق و لرعاب» در مراسمی که به این مناسبت ۴ بعد از ظهر روز شنبه (۲۹ اردیبهشت) تشکیل می‌شود شرکت کنند. این اجتماع با شکوه تمام در چمن دانشگاه صنعتی انجام پذیرفته. بیست و پنج سازمان سیاسی و غیرسیاسی و جمعیت معتبر اجتماعی و صنفی از جمله سازمانهای مختلف دانشجویان، سازمانهای مختلف زنان، سازمان ملی دانشگاهیان، انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، کانون مستقل معلمان، انجمن آذربایجان، کانون نویسندگان ایران، کانون کارکنان فرهنگ و هنر، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، جمعیت حقوقدانان ایران، گروه سیاسی ایران امروز، جمعیت نویسندگان و شعرای آذربایجان، شورای ناشران و کتاب فروشان، شورای اتحادیه‌های سراسری کارگران، پروژهای بی‌کار و اخراجی، کانون فرهنگی خلق عرب ایران، کانون فرهنگی خلق ترکمن ایران، سندیکای هنرمندان و کارکنان تأثر، سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدای خلق ایران، سازمان پیکار، نهضت رادیکال، جمعیت آزادی، اتحاد چاپ در این مراسم شرکت کردند و با پیامهای خود به روز ولادت مصدق «روز آزادی سخن و قلم» همان معنایی را دادند که داشت.

در این مراسم سخنگوی اصلی زنده یاد دکتر علی شایگان بود که سخنرانی را با یاد دکتر مصدق و مبارزات او شروع کرد و گفت: «سعادت بی من رو نمود که هرگز تصور آن را نمی‌کردم، در طی ۲۶ سال گذشته این روز میمون را یا در زندان بودم یا در آسزوی تبعید و همیشه فکر می‌کردم که عمرم کفاف نخواهد داد که در میان عزیزانم در میان مردم و در میان آنهایی که از عرق جبین تان می‌خورند ولی از اولین مزایای انسانی بی‌بهرماند، این جشن فرخنده را برگزار کنم ولی همیشه مطمئن بودم، چه باشم و چه نباشم، این روز فرا می‌رسد...»

در برابر این تجدید عهد مردم یا مصدق، خمینی باز هم نتوانست ساکت بماند پنج روز بعد، روز سوم خرداد ۱۳۵۸، به شرحی که به دنبال این مقدمه خواهیم خواند، در جمع فرهنگیان و دانشجویان انجمن اسلامی دانشکده ادبیات اهواز گفت: «برای هر استخوانی میتینگ راه انداختن و به دنبال آن با اسلام مخالفت کردن، قابل تحمل نیست» در این جا، گزیده‌ای از این مانیفست را که شامل برنامه طویل المدت و کوتاه مدت وی برای مقابله با دگراندیشان است، به نقل از نشریه *بیت‌شهر* چاپ لندن، شماره ۲۹ (۱۱ خرداد ۱۳۵۸) که در «صحیفه نور» جلد ۶، صفحه ۲۵۸ (بهمن ۱۳۶۱) نیز به چاپ رسیده است در تکمیل منتشر می‌کنیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همانطور که دولت‌ها گاهی برنامه طویل المدت و برنامه کوتاه مدت دارند الان ملت ما باید یک برنامه طویل المدت و یک برنامه عاجل قلیل المدت داشته باشند. برنامه قلیل المدت اینست که این انقلاب را و این نهضت را کوشش کنند که محفوظ باشد. [در دست‌هایی که در کار است برای



اینکه نگذارند این نهضت به ثمر برسد، این ریشه‌های گندیده کم کم با هم اجتماع کنند و همدیگر را پیدا کنند و با هم متحد بشوند [...]»

### برنامه دراز مدت و کوتاه مدت

برنامه قلیل العده و عاجل که حالا ما برایش مکلف هستیم اینست که با توجه به اینکه پیروزی [ای] که ما پیدا کردیم در اثر وحدت کلمه و اینکه همه اقشار با هم، دست بدست هم و با فریاد واحد گفتیم ما این سلطنت کثیف را نمی‌خواهیم و ما یک سلطنت الهی و یک جمهوری الهی می‌خواهیم که احکام الهی در آن تحقق پیدا کند همه گفتیم جمهوری اسلامی. باید همین معنا را حفظ کنیم و در خلال این معنا یک توجه خاصی هم ملت ایران به جمعیت‌هایی که در شرف تشکیل هستند یا تشکیل شدند و دلرند تشکیلات خودشان را بیشتر می‌کنند یک توجهی به اینها کنیم و به بینیم که اینها مسیرشان ملت است یا مسیرشان با ملت فرق دارد. علامت اینکه مسیر همان مسیر ملت باشد اینست که در صحبت‌هایی که می‌کنند و مقالاتی که می‌نویسند در میتینگ‌هایی که می‌دهند [...] اما اگر دیدید که در حرف‌هایشان از خدا خبری نیست، از اسلام هم خبری نیست، هیچ به جمهوری اسلامی هم فکر نمی‌کنند، [...] جمهوری که می‌گویند یا جمهوری می‌گویند یا جمهوری دموکراتیک می‌گویند یا جمهوری دموکراتیک اسلامی می‌گویند، اگر اینها جمهوری گفتند این همان معنایی است که دشمنان ما می‌گویند، دشمنان ما از جمهوری نمی‌ترسند از اسلام می‌ترسند. از جمهوری صدمه ندیدند از اسلام صدمه دیدند. آنکه تو دهنی به آنها زد جمهوری نبود، جمهوری دموکراتیک هم نبود جمهوری دموکراتیک اسلامی هم نبود جمهوری اسلامی بود. [...]»

اگر اشخاصی باشند که صد در صد ملی به خیال شما یا به خیال خودشان هستند، اگر اشخاصی باشند که دم از آزادی می‌زنند، دم از استقلال می‌زنند لکن در نوشته‌هایشان از خدا خبری نیست، از اسلام خبری نیست، از جمهوری اسلامی خبری نیست، اینها همانطور که شیطان از بسم الله می‌ترسد، اینها از اسلام می‌ترسند. [...]»

اینهایی که می‌گویند جمهوری و اسلامی را دنبال آن نمی‌گذارند و فقط این دو کلمه که من از اول فریاد زدم که ما همین دو کلمه را می‌خواهیم و جمهوری اسلامی. [...] بر فرض که مخالف با رژیم سابق هم باشند و بسیاری از آنها هم هستند، لکن ما فقط مطلبمان این نبود که رژیم سابق از بین برود آن مقدمه بود. مطلب مسلمان این نیست که فلان طایفه از بین بروند. آن مقدمه بود. مطلب مسلمان این نیست که فلان طایفه از بین بروند. از باب اینکه رژیم مانع بود از اینکه اسلام در خارج تحقق پیدا کند و احکام اسلام تحقق پیدا کند و به قرآن عمل بشود از این جهت ما با رژیم مخالفت کردیم، اگر رژیم هم به احکام اسلام عمل میکرد همانکه ما می‌گفتیم او هم میگفت ما که با او دعوا نداشتیم. [...]»

برنامه ملت ما و برنامه طولی العده اینست که دشمن را شناختند و از میدان رد کردند حالا هم دشمن را بشناسند و از میدان ردهش کنند.

دشمن ما فقط محمدرضا نبود. هر کس که مسیر مسیر اسلام نباشد دشمن ما است. با هر اسم که می‌خواهد باشد. هر کس جمهوری را بخواد دشمن ما است برای اینکه دشمن اسلام است. [..]

### ملی کردن نفت مطرح نیست

اینها می‌خواهند سرپوش بگذارند روی مقاصد خودشان آن مقاصدی که برخلاف مسیر ما است با اسم یک نفری [مصنوق] که ملی است. مسیر ما مسیر نفت نیست. نفت پیش ما مطرح نیست. ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست. این اشتباه است. ما اسلام را می‌خواهیم. اسلام که آمد نفت هم مال خودمان می‌شود. مقصد ما اسلام است مقصد ما نفت نیست. اگر یک نفر نفت را ملی کرده است اسلام را کنار بگذارند برای او سینه بزنند.

هر کس را دیدید یا هر اسمی - هر هیأتی را یا هر اسمی - هر جمعیتی را دیدید که با هر اسمی - هر نویسندگانی را دیدید یا هر اسمی - هر کسی که دعوی می‌کند که ما حقوقدان هستیم و دعوی هر چیزی که می‌کند به بینید مقالاتشان چگونه است. در روزنامه‌ها مقالاتی که می‌نویسند به بینید وقتی که اجتماع می‌کنند که کردند به بینید که با اسلام چطور مخالفت می‌کنند به بینید این اجتماعات از چه نوع جمعیتی تشکیل می‌شود. به بینید چه مردمی در این اجتماعات جمع میشوند و خودشان را متصل می‌کنند و بعد هم از اسلام هیچ خبری نیست [..].  
ما آزادی و استقلال بدون اسلام به چه دردمان می‌خورد. وقتی اسلام نباشد وقتی پیغمبر اسلام مطرح نباشد وقتی قرآن اسلام مطرح نباشد، هزار آزادی باشد ممالک دیگر هم آزادی دارند. ما آن را نمی‌خواهیم.

### من حجت را دارم تمام می‌کنم برای ملت ایران

دشمن خودتان را بشناسید ما توطئه را می‌شکنیم. من حجت را دارم تمام می‌کنم برای ملت ایران، من می‌بینم بدبختی‌هایی که از دست همین اشخاصی که فریاد آزادی میکشند، برای ملت ایران بدبختی را دارم می‌بینم [..].

اینها می‌خواهند یک مملکت غریبی برای شما درست کنند، آزاد هم باشید و مستقل هم باشید اما نه خنایی در کار باشد و نه پیغمبری و نه امام زمانی و نه قرآنی و نه احکام خدا، نه نمازی و نه چیزی.

[..] آنکه با عنوان روحانیین و آخوند مخالف استه آن دشمن شما است. او آزادی را ممکن است برای شما تأمین کند استقلال هم ممکن است برای شما تأمین کند، اما استقلال که در آن امام زمان نیست، آزادی که در آن قرآن نیست، آزادی که در آن پیغمبر اسلام نیست. ملت ما خونش را برای دین داده برای آزادی و خدا داد.

ملت تابع حضرت سیدالشهدا شد. او خونش را برای چه داد؟ حکومت می‌خواست؟ استقلال و آزادی می‌خواست؟ او خدا را می‌خواست! [..].

من حجتی که خدا برایم دارد ادا کردم

[...] من حجتی که خدا برایم دارد ادا کردم. این برنامه کوتاه مدت شما است که باید یا تمام اینها مبارزه کنید - بدتر از آن مبارزهای که یا شاه کردید.

دشمنی بعضی از این طوایف برای اسلام کمتر از دشمنی او نبود او در عین قدرتش هم باز اسم خدا را می آورد، باز زیارت میرفت ولو به طور ریا بود. اما، اینها ریائی هم حاضر نیستند. اینها همچون فرار می کنند از اسلام و قرآن و احکام اسلام که حاضر نیستند دروغ هم بگویند ولو خلاف هم باشد بگویند و بروند.

بعضی از این نویسنده‌های ما حاضر نیستند برای جلو بردن مقصدشان یک کلمه اسلام بکار ببرند ولو برای این که ما را بازی بدهند. ما با اینها باید همان مبارزهای را بکنیم که با محمدرضا کردیم، برای اینکه توطئه در کار است نه قضیه آزادی. آزادی لکن توطئه نه، جمع آوری قشرها را در هم و برهم و راه انداختن بهر بهانه‌ای، برای هر استخوانی میتینگ راه انداختن و دنبال آن با اسلام مخالفت کردن قابل تحمل نیست [...].

<sup>۱</sup> پیام رادیویی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ درباره جبهه ملی و لایحه فصاصی.

<sup>۲</sup> روزنامه اطلاعات پنجشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۱ و ۲.

## گروهی که از اول باطل بوده ...

(«جبهة حقیقی مصدق السلطنه»، نوشته حسن آیت، قم انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ - ص ۱)

«یک گروهی [جبهه ملی] که از اولش باطل بوده است، من از آن ریشه‌هایش می دانم یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بوده‌اند از اولش هم مخالف بوده‌اند، اولش هم وقتی که مرحوم آیت‌الله کاشانی دید که اینها دارند خلاف می کنند، صحبت کرد، اینها کاری کردند که یک سگی را نزدیک مجلس عینک بپوش زدند، اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او [مصدق] آن هم مسلم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای طهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت‌الله توی خیابانها می گردانند من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی را بر اسلام میزد.

امام خمینی»

<http://www.chibayadka.com>



## تطهیر مصدق

توسط نشریه ارگان دولت، چرا؟

«اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می‌زد»

(جمهوری اسلامی، تهران ۱۳ شهریور ۱۳۷۵)

ایجاد مقوله شکست نهضت ملی و عملکرد مصدق و یاران و همفکران او در پیدایش زمینه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هر چند برای اهل فن روشن است، لکن آنچه مایه تأسف می‌شود تلاشهای پیدای و پنهانی است که برای تحریف تاریخ و مشوب کردن افهام نسل کنونی و نسل‌های آینده به عمل می‌آید. وجود و بروز این تلاشها توسط افرا کج اندیش، امری طبیعی است ولی آنچه موجب نگرانی و تعجب می‌شود انعکاس این تلاشهای انحرافی در برخی نشریات وابسته به دولت و نظام جمهوری اسلامی است.

اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست‌های دولت دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد»، در صفحه ۶ روزنامه «ایران» مورخ ۱۱ شهریور ماه جاری به چاپ رسید که نه تنها تطهیر دکتر مصدق و همفکران ملی‌گرای او را دنبال می‌کند بلکه پا را فراتر گذاشته و نظرات و عملکرد مصدق را نسخه شفابخش می‌داند که باید در مقطع کنونی تیز مورد عمل قرار گیرد! چاپ چنین مقاله‌ای در روزنامه‌ای که ارگان دولت جمهوری اسلامی است، موجب تعجب فراوان است به ویژه آن که این مقاله علاوه بر اینکه شامل مطالب خلاف واقع می‌باشد، اصولاً در تضاد آشکار با اظهار نظرهای صریح حضرت امام خمینی رضوان الله علیه درباره مصدق و همفکران ملی‌گرای اوست.

در اینجا بر آن نیستیم که محتوای مقاله مورد اشاره را به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار دهیم، هر چند که این کاری است ضروری و بر اهل فن و فرض است به منظور جلوگیری از تحریف تاریخ، ضمن تشریح واقعیت‌های نهضت ملی و نقش نیروهای مذهبی در بوجود آمدن آن و علل شکست این نهضت به ویژه تأثیر منفی و تخریبی ملی‌گراها و مشخصاً اعضاء جبهه ملی و شخص مصدق در پیدایش زمینه‌های این شکست، دستهای مرموزی که تلاش می‌کنند واقعیت‌ها را وارونه کنند لفتا نموده راه را بر تحریف کنندگان تاریخ ببندند. در این مختصر، اشاره‌های کوتاه به محور اصلی انحرافی مقاله چاپ شده در روزنامه «ایران» و تضاد آن با اظهارات صریح حضرت امام خمینی رضوان الله علیه هدف ماست بدان امید که همکاران مطبوعاتی در روزنامه ایران از این پس با اینگونه مطالب با دقت و ژرف نگری برخورد نموده اجازه ندهند نشریه‌ای که ارگان دولت جمهوری اسلامی است، مطالبی برخلاف نظرات صائب بنیانگذار جمهوری اسلامی به چاپ برساند.

نویسنده مقاله مورد نظر پس از ترسیم اوضاع سیاسی جهان در سالهای دهه ۳۰ و قدرت نمایی آمریکا در صحنه جهانی، به این نتیجه می‌رسد که «در دوران دکتر مصدق، جهان غرب،

هیچ کشور مستقل و ملی را تحمل نمی‌کرد و در اصول خود وجود آنها را معایر با اهداف سیاسی و اقتصادی خود تلقی می‌کرد. ایران تیز نمی‌توانست از این اصل مستثنی باشد مگر اینکه انسجام و پیچیدگی داخلی خود را تا آن حد بالا می‌برد که توان مقاومت در مقابل اردوی غرب را با توجه به موقعیت ژئوپولیتیکی خود به دست می‌آورد.»

در ادامه مقاله، نویسنده اظهار نظر می‌کند که مصدق در اتخاذ سیاستی برای مقاومت در برابر اردوی غرب موفق بود و به همین جهت غرب تصمیم گرفت از درون به او ضربه بزند، و سپس مقاله را اینگونه به پایان می‌برد که: «اما در هنگامی مولزانه میان نیروهای منسجم داخلی در ایران و امپریالیست‌های غربی به نفع غربی‌ها بر هم خورد که دشمن توانست بین نیروهای ملی و مذهبی شکاف ایجاد کند با بهره‌برداری از این شکاف، کودتای ۲۸ مرداد به پیروزی رسید و ایران برای ۲۵ سال زیر سلطه استعمار غرب و ایادی داخلی آن قرار گرفت.»

بحث درباره نقطه نظرات نویسنده مقاله در زمینه اوضاع جهانی در دهه ۳۰ و چگونگی سیاست‌های مصدق در آن مقطع را به کسانی واگذار می‌کنیم که باید این مقوله را به تفصیل بررسی و تشریح نمایند. هر چند با این نتیجه‌گیری کاملاً موافقیم که موفقیت کودتای ۲۸ مرداد محصول مستقیم پیدایش اختلاف و شکاف میان نیروهای ملی و مذهبی بود. اما آنچه در این زمینه بسیار مهم است و اساس ماجرا را تشکیل می‌دهد، روشن شدن پاسخ این سؤال است که چه کسانی این شکاف و اختلاف را بوجود آوردند؟

پاسخ نویسنده مقاله روزنامه «ایران» اینست که «دشمن» توانست بین نیروهای ملی و مذهبی شکاف ایجاد کند اما روشن نمی‌کند این «دشمن» چه کسی بوده است. واقعیت‌های تاریخی که بهیچوجه قابل انکار نیستند می‌گویند عامل اصلی بوجود آمدن شکاف میان نیروهای ملی و مذهبی خود مصدق و نیروهای ملی هم‌مکر و همراه او بودند. آنها پس از آن که با استفاده از نفوذ آیت‌الله کاشانی در میان توده مردم توانستند به قدرت برسند در صدد کنار زدن نیروهای مذهبی و شخص آیت‌الله کاشانی برآمدند و همین انحصار طلبی بود که زمینه را برای پیدایش شکاف و انجام کودتای ۲۸ مرداد فراهم ساخت. متأسفانه ملی‌گراها برای رسیدن به اهداف خود از هیچ توهینی به روحانیت و شخص آیت‌الله کاشانی خودداری نکردند و به زشت‌ترین شیوه‌های تبلیغاتی متوسل شدند.

این واقعیت تلخ تاریخی را حضرت امام خمینی که از ناظران آگاه وقایع آن روز بودند اینگونه بیان می‌کنند: ما چقدر سیلی از این ملیت خوردیم. من نمی‌خواهم بگویم که در زمان ملیت، در زمان آن کسی که این همه از او تعریف می‌کنند چه سیلی به ما زده آن آدم! (مقصود مصدق است) من نمی‌خواهم بگویم که طلبه‌های مدرسه فیضیه را به مسلسل بست آن آدم، (صحیفه نور جلد ۱۲ صفحه ۲۵۶).

در جریان مطرح شدن لایحه قصاص و مخالفت ملی‌گراها با آن در بهار سال ۱۳۶۰ امام خمینی طی یک سخنرانی که در تاریخ ۲۵/۳/۱۳۶۰ انجام شد با اشاره به همین تحولات ملی‌گراها فرمودند: «اینها کاری کردند که یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می‌کنند به وجود او

[مصنق]. او هم مسلم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم [آیت‌الله بهبهانی] که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت الله توی خیابان‌ها می‌گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می‌زد. اینها تقاله‌های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلامی را، غیر انسانی می‌خوانند، (صحیفه نور جلد ۱۵ صفحه ۱۵).

ملاحظه می‌فرمائید که حضرت امام خمینی بدون هیچگونه ابهامی، ملی‌گراها را عامل تفرقه و پیدایش شکاف در نهضت ملی می‌دانند و دربارهٔ شخص مصنق می‌فرمایند «او هم مسلم نبود» و اضافه می‌کنند که او «اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می‌زد».

با توجه به این اظهارات روشن بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی جای تعجب است که روزنامه «ایران» به عنوان نرگان دولت جمهوری اسلامی، چگونه اجازه می‌یابد مقاله‌ای را به چاپ برساند که علاوه بر تطهیر مصنق و صائب دانش‌نظر او اعلام می‌کند که «شاید بازگویی مختصر آن، درسی برای حل معضلات کنونی ما نیز باشد».

با ملاحظه این عبارت مشکوک، این سؤال به ذهن می‌آید که اولاً کدام معضل سیاسی در مقطع کنونی وجود دارد که یا نظرات مصنق حل خواهد شد؟ و ثانیاً فردی با آن سوابق سیاه که امام خمینی صریحاً او را غیر مسلمان معرفی می‌کنند چگونه می‌تواند الگوی نظام جمهوری اسلامی باشد؟ اینها سؤلهایی هستند که روزنامه ارگان دولت جمهوری اسلامی باید پاسخگوی آن باشد.

## خمینی و مصدق

### اندر افاضات محمد کاظم انبار لویی در رسالت و طنز سید ابراهیم نبوی در نشاط

#### «اسلام نوگرا»

محمد کاظم انبار لویی

(رسالت، تهران، ۳ بهمن ۲۷)

پنجشنبه گذشته مراسم چهارمین سال درگذشت مهدی بازرگان توسط نهضت آزادی و جبهه ملی در حسینیه ارشاد برگزار شد. پسر بازرگان در این مجلس پدرش را مبلغ اسلام توگرا و طرفدار حاکمیت قانون معرفی کرد و دخترش از جامعه مدنی به عنوان یک مدینه فاضله یاد کرد.

و گفت: بندر آن را بزرگ مردانی چون پیرش و مصدق در این سرزمین کاشتند! واعظ محترم این مجلس از مصدق به عنوان سردار ملی ایران یاد کرد و حضار برای او و مصدق کف زدند!! شرکت کنندگان در این مراسم برای شادی روح آن مرحوم و برای تشویق سخنرانان این مجلس، فعلی جز «کف» و «سوت» نداشتند. نمی‌دانم در اسلام نوگرا آیا روایتی هست برای اینکه اگر شادی روح مؤمنی را می‌خواهند باید «کف» بزنند و یا «سوت» بکشند؟! شاید تنها روحانی محترمی که معمولاً در این مجالس سخنرانی می‌کند بتواند روایتی در این زمینه دست و پا کند.

پس از برگزاری مراسم، شرکت کنندگان اقدام به راهپیمایی و تظاهرات غیرقانونی کردند و با شعار درود بر مصدق، سلام بر خاتمی، علیه تهادهای قانونی و مسؤولین کشور شعار دادند. تظاهر کنندگان فریاد می‌زدند: مصدق بزرگان، راهت ادامه دارد. چند نکته در مورد این رویداد مطرح است:

۱- در نشستهای گروهکی این جنبی، یاد مصدق گرامی داشته می‌شود. مصدق کیست؟ شاید تسل کنونی که گوشش به تازگی با برخی شعارها و طرح شخصیتها آشنا می‌شود نداند مصدق کیست و مراسم چه بوده و نقش او در تاریخ معاصر چه بوده است؟ مصدق یک اشراف زاده وابسته به دربار قاجار بود<sup>۱</sup> و پدرش از ثروتمندان و زمینداران نامدار زمان خود بود که ثروت عظیم را برای او بجای گذاشت.

او در سن ۲۵ سالگی یک سال پس از صدور فرمان مشروطیت به عضویت «جامع آدمیت» که یک تشکل فراماسونری بود درآمد و زندگی سیاسی خود را آغاز کرد<sup>۲</sup>. جالب اینجاست که محمد علی شاه قاجار نیز عضو همین جمعیت «جامع آدمیت» بود و به جای پنج تومان، هزار اشرفی به صندوق جمعیت التقات می‌نمود<sup>۳</sup>.

وقتی مجلس توسط محمد علی شاه به توپ بسته می‌شود مصدق به سفارت انگلیس پناه می‌برد<sup>۴</sup>.

او در کابینه وثوق الدوله به معاونت قوام‌السلطنه که عهده‌دار وزارت دارایی بود منصوب شد. مصدق در همین سالها برای سومین بار عازم اروپا شد و پس از بازگشت به عنوان والی فارس منصوب گردید. او در ایام تصدی حکومت فارس قیام مردم تنگستان علیه حضور نیروهای انگلیس را سرکوب کرد<sup>۵</sup>.

مصدق از طرفداران یر و پا قرص رضا خان بود<sup>۶</sup> و از وی دفاع می‌کرد ولی بعدها مورد بی‌مهری قرار گرفت و به بیرجند تبعید گردید. در راه بیرجند دوبار اقلام به خودکشی کرد<sup>۷</sup> اما با وساطت پسر رضاخان، «محمد رضا» که از طریق ارنست پرون انگلیسی سفارش شده بود از زندان بیرجند آزاد گردید<sup>۸</sup> و تا آخر حکومت رضاخان به روستای خود احمدآباد رفت و در آنجا اقامت گزید.

پس از شهریور ۱۳۲۰ با طرح مسأله نفت در مجلس شورای ملی نام مصدق همپای آن مطرح شد. در مجلس چهاردهم صحبت از نخست وزیری مصدق شد، او در بازی نفت نقش



<http://www.chebayadkard.com/>

جلو نظر را داشت اما در دقیقه نود بازی، تنها یک تماشاگر بود! کودتا رخ داد در حالی که او مستظفر به پشتیبانی ملت بود! ملت که او تنهاش گذاشت!

مصدق به قیام ۳۰ تیر که قوام السلطنه را سرنگون ساخت و او را با اختیارات ویژه به قدرت بازگرداند در اثر تسامح و انتصابات بی‌ربط ارج نهاد و با آن که مردم خواستار مجازات عاملین کشتار دسته جمعی در ۳۰ تیر به ویژه احمد قوام بودند، اما مصدق از او حمایت کرد!

سرانجام روحانیت و مردم را به حاشیه راندند تا جایی که خانم کاشانی را سنگ باران کردند. مجلس را که تکیه گاهی برای مردم بود بستند و به انتظار ساعت کودتا نشستند. نامه ۲۷ مرداد اینست! خانم کاشانی به مصدق گویاترین سندی است که می‌تواند پرده‌های نیرنگ و فریب مصدق را بالا زند و نقش او را که چون محفل در انتقال قدرت ایفای نقش می‌نمود افشا نماید. او در حالی صحنه سیاست را ترک کرد که فکر می‌کرد باید به صورت یک قهرمان باقی بماند. او در جریان محاکمات به سه سال حبس یا عینیت منوکانه محکوم شد و پس از اتمام محکومیت در احمدآباد قریه متعلق به خودش اقامت کرد تا اینکه در سال ۴۵ درگذشت. رفقای او مهتدیس رضوی و دکتر شایگان مورد عفو قرار گرفته و به خارج رفتند و ...

این خلاصه‌ای از زندگی سیاسی مصدق است. تاریخ معاصر، او را بی‌ریخت‌ترین سیاستمدار ایرانی ثبت کرده است! کسی که اوج سابقه مبارزاتی و مسلمانی‌اش دوبار خودکشی در راه بیرجند بوده است! کسی که قیام مردم تنگستان را در ایام قدرت در فارس برای خوش خدمتی به انگلیسها سرکوب کرده است! کسی که در مسأله نهضت ملی نفت اتحاد و همبستگی مردم را که با هوشیاری روحانیت استحکام یافته بود با عملکرد خانانان خود در هم شکست و حکومت را به دولت کودتا سپرد و بالاخره کسی که امام خمینی (ره) به عنوان یک اسلام شناس بزرگ و یک سیاستمدار سترگ، که بیش از چهار دهه در تاریخ معاصر، ارکان استعمار خارجی و استبداد داخلی را به لرزه افکند، می‌گوید او مسلم نبود! امروز چگونه عده‌ای سنگ او را به سینه می‌زنند؟ مگر او چه گلی بر سر ملت زده است که بر او درود می‌فرستند؟

طرح چهره بی‌رحم مصدق که جز رسوایی در تاریخ معاصر چیزی نداشته و از طبقه اشراف و مروج جنایی دین از سیاست بوده، در برابر شخصیت عظیمی چون امام (ره) که رهبر یک نهضت اسلامی و بنیانگذار یک نظام پر قدرت است با چه اهدافی صورت می‌گیرد؟ یک بار در اوایل انقلاب این اندیشه فاسد را تست کردند. مردم با آگاهی دست رد بر سینه آنان زدند. حالا چرا دوباره می‌خواهند آن را تست کنند؟

مناسبت مصدق در مسائل اسلامی با بازرگان چیست؟ او که حتی یک اثر اسلامی ندارد که حداقل از او به عنوان یک سیاستمدار و متفکر مسلمان یاد شود حساسیت او به مسائل مذهبی و دینی و احترام به مراجع همان است که مرحوم آقای فلسفی یا تأسف به آن شهادت می‌دهد! چطور او را هم‌ردیف بازرگان می‌آورند! بازرگان ادعای مسلمانی داشت و به قول فرزندش مبلغ اسلام نوگرا بود.

در حالی که مصدق ادعایی در این خصوص نداشت. تجلیل از یک نامسلمان در مجلس یک مسلمان و نبش قبر او به چه منظوری صورت می‌گیرد؟ کفگیر مهره‌های استعمار به ته

دیگ خورده است و چیزی برای عرضه ندارند، از یک سیاستمدار چروکیده و استخوان پوسیده که حتی در لوح قدرت در ایران عددی نبود و نتوانست ملت را در یکی از حساس‌ترین نقطه‌های تاریخ، مدیریت کند، می‌خواهند به عنوان امامزادمای که در ده‌های بی‌درمانشان را درمان کند استفاده نمایند

۲- لژ بازرگان به عنوان کسی که مبلغ اسلام نوگرا بود تجلیل شد و او را طرفدار حاکمیت قانون معرفی کردند.  
[...]

هـ دختر بازرگان در این مجلس از پدرش و مصدق به عنوان کسانی که بذر جامعه مدنی را در سرزمین ما کاشتند یاد کرد آیا مشخصه‌های جامعه مدنی منزوی کردن روحانیت، مردم را از صحنه سیاسی خارج کردن و حمله به مجلس است. نظیر آنچه که در دوران مصدق و ایام کوتاه حکومت دولت موقت [احتمالاً مقصود طرح زنده یاد فتح‌اله بنی صدر و آقای عباس امیرانتظام جهت تعطیل مجلس خبرگان است] رخ داد؟!

آیا امروز که علمای بزرگ زیر بار فحاشی و حملات ناجوانمردانه هستند، نهادهایی چون شورای نگهبان، دستگاه قضایی، مجلس شورای اسلامی و ... تحت فشار ملی‌گراها و عناصر وابسته به خارج هستند و اقداماتی برای دلسرد کردن مردم از مبارزه با آمریکا صورت می‌گیرد، از علائم ظهور و تحقق جامعه مدنی در ایران است؟!

این بذر در جریان مشروطیت و نهضت ملی دو بار محصول داد و هر دو بار سقوط نهضت و قیام مردم بود لذا در جریان انقلاب با عزم پولادین ملت و هوشیاری و ذکاوت سیاسی امام (ره) در هم شکست و عقیم ماند. امروز هم این بذر پوسیده در سرزمین ایران محصولی جز ننگ و نفرین ابدی برای غفلت زدگان و خودفروختگان به اجنبی نخواهد داشت.

مردم همصدایی و همنوایی این جماعات را با رسانه‌های استکباری می‌بینند و با دقت آنان را زیر نظر دارند مجازات این جماعت‌ها همین بس که باید برای شعارها و آرمان‌های عقیم خود مجلس ترحیم بگیرند. مجلسی که حتی خودشان قادر نیستند در آن فاتحه بخوانند. [...]

<sup>۱</sup> زهرا شجیمی - برگزیدگان سیاسی ایران در عصر مشروطیت - انتشارات سخن - جلد سوم

<sup>۲</sup> سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق، لایحه انتشار و کتاب مجاهدان و شهیدان راه آزادی نوشته امیرعلایی ص ۱۶۷.

<sup>۳</sup> حقوق بگیران لنگس در ایران، اسماعیل رائین - انتشارات جلوبندان - چاپ نهم - ص ۴۵۲.

<sup>۴</sup> تقریرات مصدق در زندان - جلیل بزرگمهر - انتشارات فرهنگ ایران زمین - صفحه ۱۲ و ۱۳.

<sup>۵</sup> مصدق در آینه تاریخ - علی مراد توتانی ص ۱۳ و سیاست موازنه منفی - حسین کی استولان جلد ۱ ص ۳۳.

<sup>۶</sup> تاریخ بیست ساله ایران - حسین مکی جلد دوم - ص ۴۴۵ - ۴۵۰.

<sup>۷</sup> زندگی مجاهدان و شهیدان راه آزادی - امیرعلایی - ص ۱۷۳.

<sup>۸</sup> همان ص ۱۷۳ و ۱۷۵.

<sup>۹</sup> یادداشت‌های دکتر ارسنجانی - صفحه ۷۵ - ۷۶ به نقل از کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران - دکتر جلال الدین مدنی.

<sup>۱۰</sup> صحیفه نور - جلد ۱۵ - صفحه ۱۵.

<sup>۱۱</sup> روزنامه جمهوری اسلامی - خاطرات آقای فلسفی ۱۳۳-۱۳۷/۱.

سید ابراهیم نبوی در پاسخ به انبارلویی:

چرا با مصدق مخالفیم؟

(روزنامه نشاط، تهران، ۱۹ اسفند ۱۳۲۲)

(۱) مصدق السلطنه یک شخصیت ملی‌گرای کمونیست لیبرال جاسوس بود که باعث اعدام شیخ فضل‌الله نوری شد.

(۲) مصدق السلطنه در سال ۱۲۹۹ با همراهی روسها در تهران کودتا کرد و باعث شهادت شهید مدرس شد. وی قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کرد و پای انگلیس و آمریکا را در آن واحد به ایران باز کرد.

(۳) مصدق در سال ۱۳۲۰ اعلام کرد که یکی از خدایان است. بعد فراماسون شد و در تشکیل کمیته مرکزی حزب توده دخالت کرد.

(۴) مصدق با تشکیل جبهه ملی که شامل تشکلهایی از حزب توده، منافقین، ساواک، فراماسونری، دار و دسته سید مهدی هاشمی، کارگزاران سازندگی، فرقان، جبهه مشارکت و سایر عناصر منحل بود، آب به یکی از آسیاب‌ها ریخته.

(۵) مصدق در سال ۱۳۲۲ علیه دولت قنایان کودتا کرد و دستور قتل آیت‌الله کاشانی و محمد رضا جان - که مخالف او بود - را داد و نواب صفوی را چند بار شخصاً اعدام کرد.

(۶) مصدق با همسری مجحبه ازدواج کرد و از این طریق با دولت قانونی رضاخان که مخالف حجاب بود مبارزه کرد و علیرغم این که شعار قانون می‌داد مخالف قانون بود و پسرش پزشکی متخصص بود و این اهانت به خیلی از آدمهاست.

(۷) مصدق بعد از برکناری از دولت منحنط سوسیالیست سلطنت طلب نهضت آزادی در سال ۱۳۳۲ قانون نویسندگان را تشکیل داد و در دربار خوش رقصی می‌کرد و معمولاً با باکرم می‌رقصید.

(۸) مصدق در سال ۱۳۳۵ با نام مستعار تیمور بختیار ساواک را تشکیل داد و در سال ۱۳۴۲ میلیونها نفر از اعضای مؤتلفه را اعدام کرد.

(۹) مصدق برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی از سال ۱۳۴۸ م. چ. ف. خ. ا. را تشکیل داد و در جریان کلیه ترورهای سه دهه اخیر نقش داشت.

(۱۰) مصدق با نام مستعار «داریوش» به مدت ۲۰ سال علیه وجود حقوق بشر در ایران آواز خواند و گفت: «دنیای زندونی، دیواره» و از این طریق علیه موجودیت «ترتدان اوین» و در نتیجه دادگاههای ویژه و نظام و جریان محافظه کار و روزه گارودی اقدام کرد.

(۱۱) مصدق بعد از دهه شصت استخاله شد و با نام مستعار عبدالکریم سروش فعالیت کرد. نتیجه اخلاقی: گذشته چراغ راه آینده است، البته اگر روشن باشد.

## جوانان امروز و مصدق (۱)

سازمان جوانان مبارز:

### دکتر مصدق در نماز جمعه امروز !!!

هم میهنان گرامی،

آقای امامی کاشانی در خطبه‌های نماز جمعه امروز به کودتای ننگین بیست و هشتم مرداد اشاره نموده و گفت: «... تفکر ملی‌گرایی که دکتر مصدق داشت، آن تفکری که علیه روحانیت و مکتب، در حکومت او و در زمان اقتدار دولت او کاملاً مشهود بود، اینها یک سلسله مسائلی بود که اجازه داد به انگلیس و آمریکا برنامه‌ریزی کنند و به این صورت یک چنین نهضتی و یک چنین قیامی را از بین بردند... مردم ایران ندای آیت‌الله کاشانی را برای ملی شدن صنعت نفت، شنیدند از آن حمایت کردند چون هم نفت مملکت به تاراج می‌رفت و هم جوانان کشور به بی‌بند و باری کشیده می‌شدند...»

هم میهنان گرامی،

آقای محمد امامی کاشانی چون همکاران دیگرش همیشه در صدد واروخته جلوه دادن حقایق بوده و هستند، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتدا از سوی سردار نهضت ملی ایران دکتر حسین فاطمی ارائه شد و با ارائه این پیشنهاد بود که کینه و عناد دولت فحیمه انگلستان را علیه خود برانگیخت.

نتیجه آن را همگان شاهدیم که یکبار توسط «پسرک سفید رویی» که توسط فدائیان اسلام مغز شویی شده بود نا جوانمردانه ترور گردید، بار دیگر پس از کودتای بیست و هشت مرداد جلو پل‌های شهربانی کل کشور، به وسیله لوباش و اراذل چون شعبان بی‌مخ‌ها که تربیت شده مکتب روحانیت بودند مضروب و مجروح شد و در آخر نیز، به فرمان «سلطان اسلام پناه» به جوخه اعدام سپرده شد تا عبرتی باشد برای کسانی که در آینده، پی لطمه زدن به منافع نامشروع استعمار انگلستان برمی‌آیند.

زمانی که دکتر مصدق در زندان نظامی بسر می‌برد و شهید دکتر فاطمی در مخفیگاه و سران جبهه ملی پنهان و یا در بازداشتگاه‌های رژیم کودتا بسر می‌بردند آیت‌الله کاشانی در کنار سرلشکر زاهدی نخست وزیر کودتا نشسته و از او تعریف و تمجید می‌نمود. آقا زاده ایشان مصطفی و جعفر آقا زاده آیت‌الله سید محمد بهبهانی به عنوان نماینده در مجلس کودتا اسم داده بودند و جناب حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در بالای منبر برای سلامتی و طول عمر «علیه‌حضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی تنها پادشاه شیعه جهان» دعا می‌خواند.

آقای امامی کاشانی اگر ایمانی داشته باشند باید به حقیقت معترف گردند که در زمان حکومت ملی دکتر مصدق جوانان کشور به بی‌بند و باری کشیده نشده بودند بلکه امروزه از برکت حکومت اسلامی زیر امر ولی فقیه، ابعاد فساد - ارتشا - جنایت - خیانت - اعتیاد - فحشا - و

بیزاری از دین به گونه وحشتناکی گسترش یافته که می‌رود تا بنیاد اخلاقی ملت متمدن و با فرهنگ ایران زمین را از جا برکنند. فساد تا آنجا رسوخ کرده است که هم لباسان آقای امامی کاشانی در کمال بی‌شرمی به شغل کثیف قوادی مشغولند و مراکز اسلامی را به روسپی‌خانه تبدیل کرده‌اند یک نمونه آن «خانه هدایت اسلامی کرج» می باشد که خود مستی است نمونه خروار!

اکنون که جوانان برومند ایران زمین برای پاسداری از فرهنگ کهن ملی خود با شعار: مصدق راهت ادامه دارد، به پا خاسته‌اند، مستبدان و مرتجعان به وحشت افتاده‌اند و موج تازماری را علیه نام و یاد مصدق آغاز کرده‌اند ولی این کوردلان باید بدانند نام پر افتخار مصدق تا ایران برجاست زنده و جاوید بوده و تسلی دهنده خاطر آزرده هر ایرانی میهن دوست است.

جمعه، ۲۶ مرداد ۱۳۸۰

سازمان جوانان مبارز

درود به پایمردی دانشجویان در بند رژیم ققها درود به شیر زنان مبارز ایرانی  
درود به روان پاک جانباختگان راه آزادی و شرف

## جوانان امروز و مصدق (۲)

سازمان جوانان مبارز:

### اسدالله بادامچیان و کودتای بیست و هشت مرداد

هم میهنان گرامی؛

به مناسبت فرارسیدن بیست و هشت مرداد از سوی خیرگزاری ایسا میزگردی برگزار [شد] که در آن آقایان اسدالله بادامچیان دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی، دکتر صادق زیبا کلام و خانم الهه کولایی سخنانی ایراد نمودند که ماحصل آن بشرح زیر است:

۱- نیروهای مذهبی خواستار بودند که احکام اسلامی را اجرا کنند لکن مصدق مخالف بود.

۲- مصدق از عناصر فاسد رژیم پهلوی در دولت خود استفاده می‌نمود.

۳- مصدق به جای اتکا به مردم به سیاست خارجی متکی بود که همین امر موجب سقوط وی شد.

۴- تواب صفوی را به جرم واهی دستگیر کرد که این از بزرگترین اشتباه او بود.

۵- آیت‌الله کاشانی طی نامه‌ای خطر وقوع کودتا را به مصدق هشدار داد ولی او بدون اعتنا به هشدار در پاسخ نوشت من مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم.

۶- علی رغم اصرار علما و فدائیان اسلام! مبنی بر توقف تولید و فروش مشروبات الکلی، مصدق حاضر نشد تولید و فروش آن را تعطیل کند.

۷- اقتصاد بدون نفت بازی با الفاظ بود !!!

هم میهنان گرامی،

احکام اسلام و هر نوع مذهب و آیین دیگر را نمی‌توان یا زور به مردم تحمیل کرد هر انسانی که مایل و یا معتقد به هر دین و ایدئامی باشد، خود در حفظ آن خواهد کوشید و نیازی به قیام و آقا بالا سر ندارد. در گذشته اکثر مردم ایران به مبانی اسلام اعتقادی داشتند بدون این که کسی آنها را مجبور کرده باشد اما در این دو دهه حکومت به اصطلاح اسلامی تعدد کشمیری از دین برگشته‌اند ولی از ترس تعزیر و مجازات چهره عوض می‌کنند ولی در خفا آن چه نباید بکنند می‌کنند همان گونه که رهبران دینی و خانواده‌شان همچون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند.

مصدق هیچ‌گاه از عناصر فاسد رژیم پهلوی در دولت خود استفاده نکرد ولی این آقایان علما بودند که دعاگوی سلطان اسلام پناه بودند و ضمن همکاری صمیمانه در سقوط دولت ملی دکتر مصدق نقش اساسی را بازی کردند مانند آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و سید محمد بهبهانی و در خفا آیت الله العظمی بروجردی.

دکتر مصدق همواره به نیروی ملت متکی بود و هیچ کاری را بدون آگاهی مردم به انجام نمی‌رساند زیرا مردم را صاحب اصلی کشور می‌دانست و خود را خدمتگزار ملت.

دستگیری نواب صفوی ربطی به مصدق نداشت زیرا حکم جلب وی پیش از زمامداری دکتر مصدق صادر شده بود، در همین حکومت اسلامی که هیچ‌گاه پای بند قانون نبوده و برای آن ارزشی قائل نیست در برابر باندهای تروریست قاتولندان می‌شوند نواب صفوی رهبر گروهی تروریست بود که نام فدائیان اسلام بر خود نهاده بودند. با ترور ناچوانمردانه سردار بزرگ نهضت ملی ایران دکتر حسین فاطمی نشان دادند سر نخشان در کجاست.

آیت‌الله کاشانی هیچ‌گاه نامهای که در آن اشارهای به خطر کودتا شده باشد برای دکتر مصدق ننوشته است زیرا خود در کودتا نقش داشت. نامه جعلی است که در ابتدای انقلاب از سوی هواداران دکتر مظفر بقایی و فرزندان کاشانی ساخته و پرداخته شد. طرح کودتا توسط سازمانهای اطلاعاتی انگلیس و آمریکا ریخته شد و به وسیله افسران و درجه‌داران فریب خورده روحانیان طرفدار دربار، چاقوکشان و زنان بنام و ... انجام گرفت. پس از کودتا آیت‌الله کاشانی با افتخار می‌گفت این من بودم که مصدق را سرتگون کردم، او باید اعدام شود زیرا به شاه خیانت کرده است، شاه ایران مثل ملک فاروق نیست (پادشاه سابق مصر)، او تنها پادشاه شیعه جهان است. به خاطر همین خوش خدمتی بود که سید مصطفی کاشانی و سید جعفر بهبهانی پسران دو آیت الله وابسته به دربار پهلوی از سوی دولت کودتا به نمایندگی مجلس هیجدهم انتخاب شدند. در آخرین ماههای زندگی کاشانی، محمدرضا شاه به عیادت وی رفت و بدین ترتیب حضرت آیت الله را مورد الطاف شاهانه قرار داد و از خدمات او اظهار امتنان نمود اما زمانی که

دکتر مصدق به دیار ابدیت شتافت اجازه داده نشد بنا بر وصیت در کنار مزار شهیدای سی تیر دفن گردد. شاه پیام داده بود «زنده و مرده مصدق همان احمدآباد».

مصدق برای طرد نفوذ استعماری انگلستان که در طول صد و پنجاه سال تا اعماق جامعه رخنه کرده بود مبارزه سرنوشت‌سازی را آغاز نمود در این میان می‌بایست با دقت بسیار مواظب دسایس دو ابر قدرت دیگر یعنی روسیه شوروی و آمریکا هم باشد این تازه علاوه بر فتنه‌های گوناگونی بود که در گوشه و کنار مملکت هر روزه انجام می‌گرفتند آقایان به جای یاری رساندن به دولت ملی هر روز ساز تازمای می‌زدند، گیریم مصدق تولید و فروش مشروبات الکلی را تعطیل می‌کرد، چه نتیجه‌ای در پی داشت؟ مگر امروزه در سایه حکومت اسلامی تولید و مصرف مشروبات الکلی تعطیل شده است؟ در ابتدای انقلاب مرحوم آیت الله شریعتناری به آقای خمینی گفت: شما در دکان بیست هزار مشروب فروشی را می‌بینید ولی در عوض یک میلیون مشروب فروشی در خانه‌ها باز می‌کنید هم اکنون به سهولت می‌توان با یک تلفن هر نوع مشروبی را که مورد علاقه مصرف کننده است در خانه دریافت کرد آن هم در سایه حفاظت مأموران سپاه و یا بسیج.

اقتصاد بدون نفت نه تنها بازی با الفاظ نبود بلکه آینده‌نگری دکتر مصدق را می‌رساند هم اکنون مزار اقتصاد وابسته به نفت برای هر کودک دبستانی ثابت شده است فاجعه اصلی روزی خواهد بود که منابع نفت و گاز به پایان برسد، چنانچه سیاست اقتصاد بدون نفت از همان زمان پیگیری می‌شد اگر امروز ایران ژاپن خاورمیانه نشده بود اقلای ایران ورشکسته و بدنام امروز هم نبود.

یک سؤال همیشه در ذهن مردم هوشیار مطرح است که کودتای بیست و هشت مرداد توسط آمریکا و انگلستان طرح‌ریزی و به اجرا درآمد آن هم علیه دکتر مصدق که بنا بر گفته آیت الله خمینی «او هم مسلم نبود می‌خواست به اسلام سیلی بزند ولی خطلوند به او سیلی زد». نخست این که در این مورد باید نظام جمهوری اسلامی از آمریکا ممنون باشد در ثانی اگر باید شعار مرگ داد سهم انگلستان را هم باید در نظر گرفت. روزی مرحوم مهندس مهدی بازرگان از پشت تریبون مجلس شورای اسلامی گفت شما که از هر فرصتی استفاده کرده و شعار مرگ بر آمریکا می‌دهید یک بار هم جرأت نموده و بگویید مرگ بر انگلیس (با پوزش از آقایان مهدوی کنی و برادران لاریجانی و جمعیت مؤتلفه اسلامی!).

شششنبه، ۲۵ مرداد ۱۳۸۰

سازمان جوانان مبارز

دروود به پایمردی دانشجویان در بند رژیم فقها درود به شیر زنان مبارز ایرانی

دروود به روان پاک جانباختگان راه آزادی و شرف

## نامه‌ای از داریوش فروهر به مصدق

پاینده ایران

جناب آقای دکتر محمد مصدق

هر چه زمان میگذرد و فراز و نشیب‌های تازمائی را پشت سر میگذارم سیاسی بیشتری نسبت به شما که راه راستین زندگی را به من آموخته‌اید احساس میکنم. و با چنین احساسی است که در آغاز کوششهای ایندهام بزر دیگر آمادگی خود را برای انجام فرمانهای آن پیشوای ملی بازگو میکنم.

با آن که ملت ایران روزهای تیرمائی را می‌گذرانند و آزادینخواهان این سرزمین دچار پراکندگی و سردرگمی گشته‌اند امید است که با گرد آمدن بازمانده نیروهای ملی و بهره‌برداری از آموزشهای خردمندانه آن رهبر بزرگ بتوان گامهای پرارزشی در راه آزادی و آبادی ایران دیرینه سال برداشت.

با درود فرلوان

دوازده آبانماه ۱۳۴۵، داریوش فروهر

## اگر سیا دخالت نکرده بود ... !

نوشته‌ای از احمد ابوزید

لوس آنجلس تایمز

یکشنبه ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱

فکر کنید اگر روز نوزدهم لوت ۱۹۵۲ بی آن که واقعه‌ای پیش آید گذشته بود چه می‌شد؟ تصور کنید اگر عملیات *آزاکس* -- به کارگردانی *اینتلیجنت سرویس* بریتانیا و *سی‌ای* / آمریکا -- که دموکراسی شکوفای ایران را در زمان محمد مصدق ساقط کرد، هرگز از نقشه به عمل نمی‌رسید، چه می‌شد؟! تصور کنید، اگر به مصدق -- از تحصیلکرده‌های اروپا و رهبر جذابی که از پشتیبانی وسیع طبقه متوسط رو به رشد برخوردار بود -- فرصت می‌دادند تا در محیطی آرام میهن‌اش را به سوی برقراری اولین نظام دموکراسی واقعی در کشوری مسلمان هدایت کند، چه می‌شد؟ و تصور کنید اگر به دولت او فرصت می‌دادند به تمهیدات و مسؤولیتهایش طبق قانون اساسی ۱۹۰۶ عمل کند، و اگر شاه همان طور که در قانون اساسی ایران قید شده بود، سلطنت می‌کرد و نه حکومته چه می‌شد؟ تصور کنید، اگر بریتانیا و ممالک متحده به تحریک کمپانیهای نفتی که از ملی شدن منافع نفتی در ایران خشمگین بودند، در امور ایران مداخله نمی‌کردند، چه می‌شد؟ و تصور کنید، اگر چنین وقایعی صورت نگرفته بود، واقعاً چه می‌شد؟



اگر کودتا واقع نمی‌شد، احتمالاً ایران به سوی برپایی یک دموکراسی مستحکم و فراگیر رفته بود و در این مسیر تباتی بس پایدارتر از آن چه شاه برقرار کرد ایجاد می‌شد — سئطانی که به نظر مردم شخصی لکهنار، ضعیف، دست آموز و عروسک غرب می‌آمد.

اگر کودتا واقع نمی‌شد، ایرانی دموکراتیک، از سالها قبل توجیم ناسازگاری اسلام و دموکراسی را باطل می‌کرد، به علاوه، ایران ملی و ضد استعمار، می‌توانست الگویی زیبا برای خیل کشورهای عرب و مسلمان جدید الاستقلال و در شرف استقلال از یوغ استعمار و اشغال استعماری باشد، آنها را از صف بندی با بلوک شوروی منصرف بکند و از رشد گردن کلفت‌های خانگی و دیکتاتورها نجات بدهد.

اگر کودتا هرگز واقع نمی‌شد، آیات عظام و حجج اسلامی که علیه مصدق از کودتا حمایت کردند هرگز به مقام فعلی خود در سیاست نمی‌رسیدند. به واقع، شاه نیز روحانیون محافظه کار را به عنوان متحد بی‌عیب و نقص و مناسب در برابر رادیکالیسم چپ و لیبرالیسم طیفه متوسط، انتخاب نمی‌کرد.

اگر کودتا هرگز واقع نمی‌شد و روحانیون از موقعیتی سیاسی به گونه زمان شاه، برخوردار نشده بودند شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به تحریک و حمایت روحانیت و بر اثر نارضایتی این جماعت از اصلاحات مدرن شاه، هرگز صورت نمی‌گرفت. در نتیجه، نه سرکوبگریهای پس از شورش پیش آمده بود و نه آن روحانی نه چندان معروف، یعنی آیت اله روح اله خمینی، می‌توانست توجه محافل بین‌المللی را به خود به عنوان رهبر روحانی شورش علیه شاه، جلب کند.

اگر کودتا هرگز واقع نمی‌شد خمینی به صورت همان روحانی نه چندان شناخته شده، همان جایی که بود، باقی می‌ماند، در عوض، چهارده سال تبعید شد و در این مدت توانست از چهره رهبری جاذب به چهره مقدس مسیح موعود تبدیل شود. در این ۱۴ سال زمینه ایجاد دموکراسی در ایران تضعیف شد و رادیکالیسم اسلامی — که شاد نفرت زده و حامیانش، خاصه ممالک متحده را با معیارهای به زعم خود غربی، مترادف می‌کند — بر عواطف و احساسی بیهودگی رو به تزیید نسل جوانتر، غالب شد.

اگر کودتا هرگز واقع نمی‌شد، بحران گروه‌نگیری هم بوجود نمی‌آمد، ممالک متحده روابطش با ایران تیره نمی‌شد و تحریم اقتصادی علیه ایران برقرار نمی‌کرد امروز با گذشت بیش از بیست سال، هم روابط تیره است و هم تحریم برقرار.

اگر کودتا هرگز واقع نمی‌شد، صدام حسین هیچ گاه جرأت نمی‌کرد که در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ وارد خاک ایران شود. ممالک متحده هم نه از دیکتاتور عراق جانبداری کرده بود و نه خود را متعهد می‌دانست که نگذارد عراقی در این جنگ مواجه با شکست شود. در نتیجه نه به صدام حسین کمک کرده بود و نه جنایات مهیب او را علیه مردم عراق نادیده گرفته بود.

اگر کودتا هرگز واقع نشده بود، در پایان جنگ با ایران، صدام حسین در مقام فرماندهی یکی از بزرگترین ارتشهای خاورمیانه قرار نگرفته بود. مهمتر این که هرگز حساب نمی‌کرد که

اگر یا اسرائیل کاری نداشته باشد، در مقابل تجاوزش به یک کشور هم کیش مسلمان، جز تقبیح و محکوم کردن او، در این دنیا کار دیگری نمی‌کنند.

اگر کودتا هرگز واقع نمی‌شد، احتمالاً عراق کویت را تسخیر نمی‌کرد و ممالک متحده مجبور به یک بسیج عظیم نظامی در برابر ارتش صدام حسین نمی‌شد، چه رسد به این که ناچار به ایجاد پایگاه‌های نظامی در خاک عربستان سعودی شود، و از حقوق بین‌الملل و حقوق بشر به صورتی صحبت کند که در بین مسلمانان و اعراب، کاملاً تو خالی و عوامفریبانه تلقی شود.

شرایطی جدید در سیاست خارجی را مجسم کنید -- شرایطی که حقوق بین‌الملل را جدی بگیرند و به آن احترام بگذارند؛ شرایطی که به جای تهاجم، خضه کردن و نابود کردن دموکراسی‌های مستقل آنها را تشویق و ترغیب، تغذیه و تحسین کنند.

تصور کنید که اگر یک بار و برای همیشه، دکترین‌های زهر آگین «صدر اعظم آه‌نین» [پروس] بیسمارک و هنری کیسینجر کنار گذاشته می‌شد و معیارهای عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر جای آن را می‌گرفته و اگر صلح متحد و لاهه را جدی می‌گرفتند -- و نه به صورت بازیچه‌ای که در آن اهداف قدرتمندان و زورمندان، با شوق و سر و صدا به پیش می‌رود و به سایر نارضایتی‌ها یا بی‌اعتنایی و بی‌مهری برخورد می‌شود!

در چنین صورتی آیا، زندگی چندین میلیون انسان حفظ نشده بود؟ و امروز دنیا محلی امن‌تر و غنی‌تر نبود؟

\* احمد ابوزید رییس انجمن فلسطینی دیدمان مطبوعات است.

چند نمونه

## مخدوش کردن چهره مصدق\*

عبدالرضا هوشنگ مهدوی

سردبیر محترم مجله آدینه

مقالات ارزنده‌ی مندرج در شماره‌ی ۹۵/۹۴ آن مجله درباره‌ی نهضت ملی همراه با تصویر رهبر آن و پرچم سه رنگ ایران روی جلد موجب خوشوقتی فراوان شد و نگارنده عقیده دارد که باید همیشه آتش جاوید نهضت علیه سلطه‌ی بیگانگان و خودکامگی را روشن نگاه داشت تا نسل کنونی از حقایق تاریخی آگاه باشد و همراه نشود.

اگر چه دکتر مصدق مقام واقعی خود را در تاریخ ایران احراز کرده و در ردیف دولتمردان میهن پرستی چون قائم مقام فراهانی و میرزاتقی خان امیرکبیر درآمده است اما هر چند یک بار

نویسندگانی در اجرای اغراض خاص می‌کوشند به خیال خود چهره‌ی این رهبر ملی را مخفوش کنند که البته هر بار نیز تیرشان به سنگ می‌خورد. یکی [ابراهیم صفائی] به سفارش یکی از ناشران «ملی شدن نفت، آشتیاب بزرگ» را می‌نویسد ولی با تمام سعی و کوششی که به کار می‌برد موفق نمی‌شود در ۳۰۳ صفحه‌ی این کتاب این «آشتیاب بزرگ» را که در واقع یکی از صفحات درخشان تاریخ ایران به شمار می‌رود ثابت کند. دیگری [دکتر باقر عاقلی] ادعا می‌کند دکتر مصدق در ازای نقشه‌ی ساختمان خانهای که مهندس محسن فروغی برایش کشیده بود توصیه‌ی نامهای به او داد که او را در لژ فراماسونری به عضویت بپذیرند؛ غافل از اینکه آگاه الملک پدر این شخص رئیس لژ فراماسونری بوده و بنابراین مهندس فروغی نیازی به توصیه‌ی شخصی ثالث نداشته است.

اخیراً کتاب دیگری با عنوان «بازنگران عصر پهلوی» در ۲ جلد به قلم آقای محمود ظلوعی منتشر شده که در اتهام زدن به مصدق رو دست همه‌ی اینها بلند شده و ادعائی مطرح کرده است که هر شونده‌ی عاقلی را به شگفتی و اعجاب وا می‌دارد. آقای ظلوعی در صفحه ۲۴۷ جلد یکم کتاب نوشته است: «بازداشت و تبعید دکتر مصدق پس از برکناری متین دفتری [از نخست وزیری در تیر ۱۳۱۹] این توهم را به وجود آورده است که بین این دو ارتباطی وجود داشته و به نظر نویسنده بی‌ارتباط هم نبوده است. نویسنده از مجموع مطالعات و شنیده‌های خود درباره‌ی برکناری دکتر متین دفتری به این نتیجه رسیده است که متین دفتری در اواخر نخست وزیریش که احساس کرد رضاشاه زیاد از او راضی نیست و ممکن است دیر یا زود از کار برکنار شود با استفاده از سوابق خود با آلمانیها طرح کودتایی را با کمک آلمانیها در ایران می‌ریخت و احتمالاً در این مورد با دکتر مصدق هم مشورت کرده بود نقشه‌ای که طرح شده بود مشابه کودتای رشید عالی گیلانی در بغداد بود و بعضی از افسران ارتش هم که بعداً نام آنها از مایر جاسوس آلمانی در ایران به دست آمد در این توطئه شرکت داشتند. این که برای دکتر مصدق چه نقشی در این ماجرا در نظر گرفته بودند روشن نیست زیرا نه مصدق و نه متین دفتری اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند ولی چنین بنظر می‌رسد که دکتر مصدق به عنوان «پیشوا» (قبی که در زمان نخست وزیری هم به او داده بودند) یا رئیس شورای رهبری در رأس حکومت قرار می‌گرفت و متین دفتری در مقام نخست وزیری به کار خود ادامه می‌داد!»

جلد الخالق! سردبیر سابق مجله‌ی خواندنیها پس از گذشت ۵۴ سال معلوم نیست براساس کدام سند و مدرکی به اتحاد مصدق با هیتلر پی برده است در حالی که در هیچ یک از اسناد پایگانی دولت‌های آلمان و انگلستان و امریکا کوچک‌ترین نشانه‌ای از این موضوع دیده نشده است و حتی به قول خود او «نه مصدق و نه متین دفتری اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند.» بی‌اختیار انسان به یاد لطیفه‌ی مشهور می‌افتد که چون در خرابه‌های روم باستان سیم تلگراف کشف نشده پس رومیان تلگراف بی‌سیم داشتند.

آقای ظلوعی در صفحات ۷۴ تا ۷۸ جلد یکم با زحمت و مشقت فراوان کوشیده است رازی را که در «داستان انقلاب» افشا کرده و چون نابوری بسیاری از خوانندگان را مشاهده ناپار شده است توضیحات بیشتری درباره‌ی آن بدهد؟ این راز عبارت از این است که در

لرديبهشت ۱۳۲۰ دکتر مصدق در اثر تلاش‌های مستمر و یشتیانی بی‌شائبه شاه سابق به نخست‌وزیری رسید. می‌نویسد: «در آن زمان شاه نه فقط اختلافی با دکتر مصدق نداشته بلکه به واسطه‌ی شخصیت مستقل و عدم وابستگی به بیگانگان او را بر کسانی چون قوام السلطنه و رزم آراه و سید ضیاءالدین ترجیح می‌داده است.»

این ادعا به کلی بی‌اساس است. سر فرانسویس شیرد، سفیر وقت انگلیس در ایران (و نه سفرد به قول آقای طلوعی) در اول مه ۱۹۵۱ به وزارت خارجه‌ی بریتانیا تلگراف می‌زند «شاه در مانور خود در اخذ تمایل نمایندگان مجلس به نفع سید ضیاء شکست خورد و اکثریت نمایندگان از ترس اینکه مبادا سید ضیاء به محض دریافت فرمان نخست‌وزیری مجلسین را منحل کند، به رغم میل باطنی خود به مصدق رأی تمایل دادند و شاه لژ روی اکراه فرمان نخست‌وزیری مصدق یازیگر اصلی ماجرای نفت را امضاء کرد. بسیاری از سیاستمداران معتقدند که دولت مصدق دیری نخواهد پاید و زمامداری او شری است که در نهایت به خیر منتهی خواهد شد زیرا وی در مدت زمان کوتاهی درماندگی خود را نشان خواهد داد و تبدیل به شخصی بی‌اهمیت خواهد شد.»

[...]

\* نقل از کتبه، تهران شماره ۹۶، آبان ۱۳۳۳، ص ۶۴.

## مصدق و نیاز امروز ما

### دکتر حسین رفیعی

بیش از ۴۷ سال از زمان مصدق گذشته است و ما هنوز از تجربه‌ی مصدق استفاده نکرده‌ایم، در حالی که امکانات زمان ما بیش از دوران مصدق است

از مصدق نه به عنوان یک قهرمان میارزه با استعمار، بلکه به عنوان الگویی برای روش زندگی، روش حکومت و به عنوان دولتمرد نمونه می‌توان و بایستی یاد کرد. [—]

اولین ویژگی مصدق - استقلال و عدم وابستگی و عدم اتکای به قدرتهای خارجی بود. مصدق تر موازنه منفی را مطرح کرد و در مسائل داخلی ایران دخالت شوروی و انگلیس را نمی‌پذیرفت. در حالی که چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب سیاستمداران و رهبران گروه‌های سیاسی، نظریه‌های دیگری را مطرح می‌کردند که در آن وابستگی به یک قطب تأیید می‌شد. قبل از انقلاب روشنفکرانی مثل حزب توده گرایش پیوستن به شوروی را برای ایجاد موازنه در برابر دخالت انگلیس ضروری می‌دانستند. بعد از انقلاب نیز بعضی از گروه‌ها و افراد درون

حاکمیت، نزدیکی و گرایش به اروپا و ژاپن را برای دوری از آمریکا مطرح می‌کردند و هنوز هم مطرح می‌کنند. مصدق به عواقب ناشی از وابستگی به هر کدام از سیاستهای قهار آن زمان واقف بود و این می‌تواند برای ما به عنوان یک سرمشق حیاتی و ضروری باقی بماند.

دومین ویژگی، دموکرات بودن مصدق بود که به آزادی برای همه و حتی برای مخالفان، عمیقاً اعتقاد داشت. روزنامه‌های آن زمان گواه این مسأله است که هر چه می‌خواستند و می‌توانستند علیه مصدق می‌نوشتند و کسی متعرض آنها نمی‌شد.

سومین ویژگی مصدق، تشخیص بیماری جدی وابستگی اقتصاد ایران به نفت بود. مصدق با شناختی که از آمریکاییان پیدا کرده می‌دانست که نمی‌تواند در مبارزه با اروپا به آنها اعتماد کند و تنها راهی را که مؤثر می‌دانست و به آن پایدار نیز مانند راه استقلال بود که لازمه آن نیز استقلال اقتصادی و تحرک در اقتصاد تولیدی مستقل از نفت می‌باشد. در این راستا او بخش کشاورزی را فعال کرد، بهره مالکانه را کاهش داد و در نتیجه درآمد روستاییان بیشتر شد. بهای کالاهای کشاورزی و کالاهای دامی (مثل کرک و پشم) افزایش یافت و تولید محصولات روستایی، حتی پوست حیوانات وحشی، رو به فزونی گذاشت. صادرات رونق جدیدی یافت و با این کار، مصدق تنها کسی بود که در طول تاریخ اقتصاد ایران، توانست تراز بازرگانی کشور را مثبت کند، چیزی که هرگز در اقتصاد ایران اتفاق نیفتاده است.

عملکردهای فوق باعث جلب اعتماد و مشارکت مردم شد. انتشار لورلق قرصه توسط دولت و خرید آن به وسیله مردم، یکی از شاخصه‌های اصلی نشان دادن میزان اعتماد و مشارکت مردم است. از دیگر اقدامات مصدق، امکان خرید دوران خدمت سربازی بود که هر مشمول با پرداخت ۱۰۰ تومان معاف می‌شد. این ابتکار باعث افزایش نیروی کار و افزایش درآمد دولت در آن زمان شد.

در این زمینه‌ها ما باید از مصدق درس بگیریم و آن درس، رهایی از اقتصاد متکی بر فروش نفت خام است. با گذشت ۲۰ سال پس از انقلاب، وابستگی درآمد ارزی ما به نفت بیشتر شده است. صادرات غیر نفتی ما هم به نفت وابسته است. مثلاً برای صدور قالی به رنگ و خامه، برای صدور محصولات کشاورزی به سم و کود و برای صدور کالاهای صنعتی مواد اولیه وارد می‌کنیم. این موارد در مبادله ارزی ما محاسبه نمی‌شود. اگر اعلام می‌شود که در سال گذشته ۵۰۰ میلیون دلار صادرات پتروشیمی داشته‌ایم، حدود ۲۰٪ از این مبلغ صرف واردات مواد اولیه شده است، تا امکان صادرات این ۵۰۰ میلیون دلار کالا فراهم آید. اگر این محاسبه لحاظ شود می‌بینیم که وابستگی ارزی ما بیش از ۹۰٪ است و این باعث شده است که هر تصمیمی که در خارج گرفته می‌شود، مستقیماً بر روی زندگی روزمره مردم ما تأثیر می‌گذارد. مثلاً تحریم اقتصادی ایران، دادگاه میکونوس در آلمان و ارزان شدن قیمت نفت تماماً تصمیماتی هستند که در خارج گرفته می‌شوند و ما نقشی در آن نداریم، در حالی که بلافاصله در زندگی روزمره مردم تأثیر می‌گذارد یعنی به محض این که نفت ارزان می‌شود، درآمد ارزی نیز کم می‌شود و دولت قادر به پرداخت سوسیس‌ها نخواهد بود. در نتیجه قدرت خرید مردم کاهش می‌یابد و به فقر بیشتر مردم می‌انجامد.

بیش از ۴۷ سال از زمان مصدق گذشته است و ما هنوز از تجربه مصدق استفاده نکرده‌ایم. در حالی که امکانات زمان ما بیش از دوران مصدق است. امکانات فعلی ما مثل محصولات پتروشیمی، فرآورده‌های شیمیایی، تولید فرآورده‌هایی مثل پارچه، تلویزیون، رادیو، موکت، فرش و کالاهای بالقوه‌ای که می‌توانیم از نفت خام تهیه کنیم؛ مثل انواع کودشیمیایی، سموم دفع آفات نباتی، لوله‌هایی که برای آبیاری مدرن به کار می‌رود و صنایع دیگری که زیر ساخت‌های آن در ایران وجود دارد؛ مثل قوالب فلزات، ماشین‌سازی و تراکتورسازی که امکان توسعه کشاورزی و صنعتی را فراهم می‌کنند، به مراتب بیش از زمان مصدق است.

این توان بالقوه که امکان استقلال از نفت خام را فراهم می‌سازد، در زمان مصدق یا اصلاً وجود نداشت و یا در مراحل بسیار ابتدایی خود بود. جنبه دیگر، مسائل فرهنگی و نیروی انسانی است. فرهنگ ما پیشرفت کرده است، تعداد تحصیل کرده‌ها بیشتر شده‌اند، جمعیت درس خوان، بیشتر از زمان مصدق است و حدود ۱۰۴۰۰۰۰۰۰ نفر دانشجوی داریم که مجموعه این‌ها باعث افزایش نیروی متخصص صنعتی و فرهنگی می‌باشد.

مسئولین ما نه تنها از مجموعه عملکرد مصدق در جهت عدم وابستگی به نفت خام تجربه نگرفتند بلکه طرح‌هایی برای توسعه میدانهای نفتی و افزایش صادرات در دست دارند، مثل تصویب مجوز ۴۰ میلیارد دلاری استقراض به وزارت نفت، برای سرمایه‌گذاری در مخازن تا صادرات نفت افزایش یابد. بدیهی است که افزایش صادرات نفتی وابستگی ما را افزایش می‌دهد و استقلال را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مملکتی که تصمیم‌گیری در خارج، روی زندگی روزمره شهروندانش تأثیر مستقیم داشته باشد، حاضر است به شرکتی مثل توتال یاچ دهد تا حاضر به امضای قرارداد شود. خود توتال ۶۰٪ بهره به بانکها می‌دهد و ایران ۱۹٪ سود سرمایه‌گذاری به توتال می‌پردازد که این بسیار بی‌انصافانه است. حتی بعضی این سود سرمایه‌گذاری را تا ۲۴٪ هم ذکر کرده‌اند و نشریات خارجی نیز می‌نویسند که ایران قراردادهای سخاوتمندانه می‌بندد. [...]

خودمان بیشتر مطرح می‌شویم و بیشتر ارزش پیدا می‌کنیم. در صورتی که کسانی ارزش پیدا می‌کنند که بتوانند مشکل مملکتشان را حل کنند و کسانی می‌توانند مشکل مملکت را حل کنند که گذشتگان موثق و انقلابی را بشناسند و به آن‌ها احترام بگذارند و از آن‌ها درس بگیرند. اگر کسانی را که در جامعه نقش انقلابی و مردمی داشته‌اند، جنبه‌های مثبت آن‌ها را مطرح کنیم، از آن‌ها الگو بگیریم و به تجربه آن‌ها بهیچ کار امروزمان در مملکت‌خاری و تدوین راه کارها ساده‌تر می‌شود. در صورتی که انگار ما هر کاری را برای اولین بار است که انجام می‌دهیم، برای اولین بار برنامه می‌نویسیم، برای اولین بار سیستم اقتصادی ارائه می‌دهیم. در حالی که در گذشته پشت سر ما، دستاوردهای بسیار مفید و ارزشمندی نهفته است. این یعنی عبرت از تاریخ.

[...] چینی‌ها نظم نوین جهانی، تقسیم کار جهانی و دخالت کشورهای دیگر را پذیرفته‌اند و یا دیدگاه بومی، شرایط جامعه چین و جهان را تحلیل می‌کنند. آنان یک روش اقتصادی مناسب نیز انتخاب نمودند. با وجود تمام مشکلات شرق آسیا، چین در سال گذشته رشد اقتصادی ۷٪

را تجربه کرد و حتی در سالهای قبل از آن دارای رشد اقتصادی دو رقمی بود. اگر بنا باشد بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و نظم نوین جهانی برای ما خط مشی اقتصادی تعیین کنند که چه تولید کنیم و به چه میزان و با چه قیمت‌هایی، هرگز به رشد و توسعه اقتصادی و استقلال نخواهیم رسید.

[...] مصدق به لحاظ اقتصادی، اقتصاد بدون نفت را الگو قرارداد و آن را پیاده کرد و نتایج مثبت این حرکت را در تاریخ ثبت نمود. در سیاست بین‌المللی، وی الگوی موازنه منفی را ارائه داد که استقلال مملکت را تأمین نمود با این دیدگاه مصدق هنوز زنده و جاری است. مصدق نیاز امروز ماست. مصدقی بودن ضرورت دولتمردان ماست.

[...] جفاکاران به مصدق پیش از آن که به مصدق و به وابستگان سنتی او جفا کنند، به توده‌های مردمی جفا می‌کنند که آن‌ها را به منظور تمشیت اوضاع مملکت به قدرت رسانده‌اند و لزو آن‌ها انتظار اصلاح امور را دارند. این جفاکاران باید بدانند که نمی‌توان تاریخ را به دلخواه خود نوشت. تاریخ را مورخان می‌نویسند نه در زمان حاکمان که در دوران پس از آن‌ها و در نهایت، مجموعه مورخان صادقند و واقع‌گرا. تاریخ دوران مصدق، پس از سقوط سلسله پهلوی، به خوبی نوشته شده است. قبر و منزلت این اشراف زاده مردمی آزادی خواه استقلال طلب به درستی درک شده است و لاجرم به صداقت به نسل‌های آینده منتقل خواهد شد. تلاش کنیم که ما هم او را بشناسیم و تجربه گرانبگر و ارزشمند او را در دوران حیات سیاسی خود، به خدمت گیریم و سرسری از آن نگذریم.

چهارمین ویژگی مصدق، سلامت کاری او و همکاری دولتمردش بود وی در این زمینه با رفتار خود، پای بندی‌اش را به مصرف درست بیت‌المال تا حد وسواس نشان داد او نه تنها خود حقوقی نگرفت که هزینه‌های جاری محل نخست‌وزیری را که منزل مسکونیش بود، از جیب خود می‌پرداخت، تا همکاران اجرایی‌اش را متوجه اصل سلامت در امانت نماید. این مطلبی است که بیش از هر زمان باید به آن توجه کنیم. [...]

## نام مصدق کابوس هولناک سلطه‌گران

دکتر فریبرز رئیس دانا

دکتر فریبرز رئیس دانا استاد اقتصاد در دانشگاه تهران، عضو کانون نویسندگان ایران و تحلیل‌گر سیاسی و اجتماعی در برداشت و جمع‌بندی هوشمندانه‌ی از برآیند انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در خرداد گذشته که در شماره ۱۲۴ نشریه گزارش تیر ماه ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است، پس از بررسی و تجزیه و تحلیل آماری و همه‌سویه این رویداد در پایان با اشاره به سخن «مصباح یزدی» عضو «شورای نگهبان» که با زبانی دشنام‌آمیز و لحنی کین‌توزانه میان «سید محمد خاتمی» و «دکتر محمد مصدق» قائل به ایتهمانی شده بود، عبارت درخشان زیر را در یاد کرد از پایگاه والای «دکتر محمد مصدق» در تاریخ مبارزه آزادیخواهانه ایرانیان آورده است:

«... پاسخ به این گفته آیت‌الله مصباح یزدی که: «می‌خواهند بساط رقاصی در مملکت راه بیندازند» یا خود برندگان انتخابات یعنی اصلاح‌طلبان رسمی است اما آن‌جا که ایشان فرموده‌اند: رهبر آنان همان مصدق است؛ باید بگویم در این میان کسی مصدق نیست. محمد مصدق مظهر بارز مبارزه هم‌زمان ملی‌گرایی، آزادیخواهی، ضد‌امپریالیستی و عدالت‌اجتماعی بود نه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نه سرکوب دراز مدت فرهنگی و سیاسی و پلیسی در برابر تاریخ مبارزات مردمی که از ۱۳۳۲ تا ۱۳۸۰ ادامه یافته است - و شگفتا که این همه خشم و نفرت حاکمان را نیز برانگیخته و به کابوس هولناک سلطه‌گران تبدیل شده است - توانستند نام و خاطره خرد و قهرمانی و آزادی‌مندی را که چون سینه‌دعی از پیشانی آسمان می‌گذرد، پاک کنند.

امید درخشندگی است به انتظار طراوات بارانهای خجسته مردمی نشستن که پس از بارانهای حاصل‌خیز فرا می‌رسند. اما از هم اکنون نیز نتایج انتخابات، رنگین‌کمانهایی را نه چندان دور دست پدیدار ساخته‌اند»





## دو پرسش به مناسبت پتجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت و تشکیل دولت مصدق

۱. از دولت ۲۸ ماهه مصدق و نهضت ملی چه خاطره‌ای در ذهنتان مانده است؟ این دوران را به چه صورت تجربه کرده‌اید؟
۲. نظراتان نسبت به سیاست، اندیشه و راه و روش مصدق:
  - الف. میراث او را چه می‌دانید؟
  - ب. پس از گذشت ۵۰ سال چرا مطرح است؟
  - ج. قوت و ضعف سیاست او را چگونه برآورد می‌کنید؟

<http://www.chebayadkard.com/>

سی و شش پاسخ از:

یرواند ابراهامیان؛ نعمت ازرم؛ ژاله اصفهانی؛ صادق امیرحسینی؛ مهرداد باباعلی؛ غلامرضا بقائی؛ ابوالحسن بنی‌صدر؛ عبدالمجیدبیات مصدق؛ شهرنوش یارسی‌پور؛ امیر پیشفاد؛ تقی تام؛ متوجه‌پور تقوی بیات؛ محمد حسینی؛ حیدر؛ هادی خرسندی؛ لطفعلی خنجی؛ جلیل دوستخواه؛ احمدرناسی؛ فضل‌الله روحانی؛ کامبیز روستا؛ محمدرضا سالگونی؛ ی - علوی؛ آنا عنایت؛ پرستو فروهر؛ محمدعلی همایون کاتوزیان؛ حبیب لاجوردی؛ حسین متین‌دفتری؛ علی متین‌دفتری؛ مریم متین‌دفتری؛ جواد مجایی؛ اردشیر محمص؛ رضا مرزبان؛ مرتضی مشیر؛ عباس معیری؛ ناصر مهاجر؛ محسن یلفانی.

- هادی خرسندی؛ جواد مجایی؛ اردشیر محمص یا طنز، شعر، کاریکاتور... پاسخ گفتند

- ژاله اصفهانی به ذکر خاطره‌ای دلنشین از نهر و دریاچه مصدق بسنده کرد.

- پرستو فروهر به بیان حضور مصدق در ذهن خود همراه با «صنای پدر و مادر»ش که از او می‌گفتند؛ عبدالمجیدبیات مصدق به «کنلری به طفولیت» در جوار پدر بزرگ و مادر بزرگ - ایام «انزوا»ی مصدق - در زمان محمدرضاشاه در حکایتی «ساده از کودکی» اما دلپذیر؛ و حسین متین‌دفتری به خاطرات کودکی در احمدآباد و واپسین روزهای مصدق در تهران، اکتفا کردند.

<http://www.chebayadkard.com/>

## مصدق در عصر حاضر

### یرواند ابراهامیان

میان دکتر محمد مصدق و گاندی هندوستان، سوکارتو اندونزی، پاتریس لومویا از کنگو، ناصر مصر، نکرومه از غنا، چدی جیگان از گویان، آئنده از نیلی و بیشماری از رهبران آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که پس از جنگ جهانی دوم بر صحنه سیاست جهان ظاهر شدند به جهات گوناگون وجه تشابهی وجود دارد. مصدق آرزوی ملی استقلال کامل از سلطه قدرتهای امپریال را، ساده و گویا بیان کرد و هدف قرار داد. او را نیز مانند بسیاری از دیگران، هر جا که می‌شده ناسیونالیستی آتشین و غیر قابل انعطاف خوانده‌اند - - توصیفی گمراه کننده که معرف چهرهای ضد خارجی، افراطی، قوم گرا و نابخرد است.

مصدق نه تنها ضد خارجی و آگزونوفوب نبود بلکه با حرارت دستاوردهای غرب را به ویژه در زمینه دموکراسی و حکومت مبتنی بر قانون اساسی و حاکمیت مردم، همواره تحسین می‌کرد. او در پی این نبود که غرب را مردود کند. آن چه او می‌خواست، استقلال کامل ایران بود. لژ سلطه قدرتهای استعماری. معنی این خواسته در عمل این بود که حاکمیت ملی ایران باید به طور واقعی بر سرعایه اصلی‌اش یعنی صنعت نفت، جاری و ساری شود. در طول کارزار و مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت او به طور مستمر، در پی این بود که ایران بر عملیات حفاری، پالایش و فروش نفت خود کنترل و تسلط کامل یابد. اضافه شدن چند دلار و سنت یا چند میل مربع به اراضی مورد اکتشاف و حفاری، در این جا یا در آن جا، برای او مطرح نبود. مسأله اصلی مصدق این بود که حاکمیت کامل بر تولید، پالایش و فروش نفت که در پیشبرد اصل ملی کردن نفت خلاصه می‌شد، تأمین شود.

این راه او را به تصادم با شرکت نفت انگلیس و ایران و علاوه بر آن با سایر کمپنیهای مهم نفتی که در آن دوران به هفت خواهران مشهور بودند، کشاند. از این هفت کمپانی، پنج تای آن امریکایی بودند. کمپانیهای هفتگانه می‌خواستند نظارت و کنترل در دست ایران قرار نگیرد و درست به همین دلیل بود که ایران می‌خواست کنترل و نظارت را به دست آورد. این امر باعث می‌شد که ایران با استقلال کامل از دخالت و دست یازی خارجی مصون ماند. این امر باعث می‌شد که ایران نقشی اساسی در تعیین قیمت و عرضه نفت در بازار جهانی پیدا کند. این امر به علاوه باعث می‌شد که سایر کشورهای تولید کننده نفت نیز به چنین کاری تسویق شوند. در واقع، این امر باعث می‌شد که نظارت و کنترل از کف کمپانیهای غربی خارج و در دست

کشورهای تولیدکننده قرار گیرد. شرکتهای نفتی، هم چنان که شاه، به ویژه هنگام تنظیم امتیازنامه ۱۹۵۴ کنسرسیون، توان کامل خود را در محو این مسأله محوری بکار بردند و با مصلطه و بکار گرفتن کلمات غلط انداز قراردادی، موضوع را بی اثر کردند. به هر حال، روندی که مصدق آغاز کرد موجب شد که کشورهای تولیدکننده نفت نظارت و کنترل تولید را در دهه های بعد به تدریج به دست گیرند. این واقعه از موارد چشمگیر و برجسته میراث اوست، میراثی که در قرن جدید نیز با توجه به پروسه جهانیگیری (globalization) و پیروزی طلبی (triumphalism) بازار آزاد و هجوم این پروسه به دستیافتهای محصول کشورهای در حال توسعه در زمینه استقلال اقتصادی، هنوز هم مصلطی دارد. قابل توجه این که این اواخر در مذاکراتی که انجام می شود، کمپانیهای عظیم، از تلاش برای بازگرداندن و اعاده کنترل تولید، پالایش و در نتیجه پخش نفت به دست خود، غافل نمانده اند.

میراثی بس مهمتر نیز از مصدق مانده است - دموکراسی کامل و بی اما و اگر. فرزندى از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵، مصدق همواره آرزوی برقراری نظامی را در سر داشت که نه تنها جویگوی مردم باشد، بلکه بر پایه و اساس معیارهای معاصر حاکمیت مردمی، اراده عمومی، و دولت انتخابی استوار گردد. او به زبان افکار عمومی و صدای مردم (vox populi) و نه صدای الهیات (vox deus): حقوق انسان و نه حقوق ظل الهی پادشاهان؛ دموکراسی و نه اتوکراسی یا تئوکراسی؛ حاکمیت مردمی و نه امتیازات اقبشار ممتاز؛ حکومت قانون مدنی مبین اصول شهروندی و نه مبتنی بر فتوی و فرمان مقامهای عالی. سخن می گفت. به بیانی دیگر، او به جهان با چشمان عصر روشنگری می نگریست - عصر ولتر، روسو، مونتسکیو، دیده رو و سکولارتر از همه هیوم. این نگاه او را در تعارض با سلطنت طالبان معتقد به حقوق الهی سلطنت هم چنان که مجتهدان سنتی و تفکرات شریعتمدارانه و حقوق الهی روحانیت قرار می داد. تعجبی ندارد که وقتی سیا و اینتلجنس سرویس بریتانیا - با اصرار کمپانیهای نفتی - مصدق را سرنگون کردند، تنها از حمایت شاه و افسرانش برخوردار نبودند، بلکه از حمایت روحانیت سنتی و ابواب جمعی آن که از دموکراسی سکولار بیش از اتوکراسی پادشاهی بیم داشت، نیز برخوردار شدند. شخص مصدق - همانند بسیاری از قهرمانان کشورهای رو به توسعه در قرن بیستم - بالاخره توسط قدرتهای امپریال و استعمارگر، به نابودی کشیده شد. اما میراث او و همگنانش - سوکارنو در اندونزی، لومومبا در کنگو یا آئنده در شیلی - - هنوز در شروع قرن بیست و یکم، برای غرب مایه عذاب است. به هر حال در مورد ایران، شیخ مصدق نه گریبان قدرتهای خارجی را رها می کند و نه مرتجعان داخلی را راحت به حال خود می گذارد. به همین دلیل، میراث مصدق تا امروز - ۳۴ سال پس از در گذشتش و پنجاه سال پس از ملی کردن صنعت نفت - هنوز زنده و پویانده است.

## مشهد بهار ۱۳۳۱ خورشیدی

### نعمت آزرم

پیشانی بلند و عینک پستی صادق بهداد در زیر آفتاب بعد از ظهر جمعه اوایل خرداد مشهد برق می‌زنند. بهداد بر روی پشت بام «کاراژ کارگرا»ی مشهد رو به میدان مجسمه، برای جمعیتی دو سه هزار نفری، سخنرانی پر شورش را تازه آغاز کرده است. دو سه روزی از توقیف انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در مشهد و حوزه انتخاباتی پیرامونش می‌گذرد. چرائی توقیف انتخابات در روز دوم به دستور وزارت کشور دولت مصدق - موضوع سخنرانی بهداد است. من و اکبر شجاع رضوی در میان جمعیت ایستاده‌ایم و منتظریم تا بهداد سخنانی را که شب پیش در کلوب مصدق درباره ما گفته بود تکرار کند و ما به خود بیاییم! من ۱۴ - ۱۵ ساله هستم و عضو سازمان دانش آموزی حزب ایران، اکبر شجاع دو سه سالی از من بزرگتر است. دو سه روز پیش من و اکبر شجاع از محل مأموریتمان در «تبادکان» بازگشته بودیم. برای نظارت قانونی بر آزادی انتخابات و رعایت معیارهای قانونی انتخابات به آنجا رفته بودیم. انتخابات تهران و چند جای دیگر پیشتر انجام شده بود و مجلس آغاز به کار کرده بود. نمایندگان جبهه ملی در مجلس به خاطر جلوگیری از تقلب انتخاباتی در حوزه‌های باقی مانده، سازمان نظارت بر آزادی انتخابات در مجلس شورای ملی را به وجود آورده بودند. برای من و اکبر شجاع به پیشنهاد حزب ایران مشهد کارت عضویت این سازمان با امضای آقایان حسینی و بقائی صادر شده بود. روی کارت عضویت تصویر با کت یقه بسته و تلق سپید روی یقه کت، نوجوان سال دوم دبیرستان را نشان می‌داد. تبادکان در جهل کیلومتری شمال شرقی مشهد مرکز دهستان و محل صندوق رأی بود و بیشتر باشندگانش سادات رضوی بودند. اکبر شجاع رضوی در آنجا یسر عموها و نوه عموهای بسیار داشت و به همین اعتبار ما آنجا رفته بودیم. روز پیش از آغاز انتخابات رسیده بودیم به تبادکان و یک راست سراغ صندوق انتخابات را گرفته بودیم و دانسته بودیم که در خانه کدخداست! وقتی می‌خواستیم وارد خانه کدخدا بشوم دو نفر ژاندارم مسلح مانع شدند. گفته بودم، مقام قانونی هستیم! و پاسخ داده بودند: بچه برو یازی کن! اکبر شجاع که بزرگتر بود سر و صدا کرده بود و ستوان دومی از ژاندارمری که مسؤول حفظ صندوق بود آمده بود که چه خبر است. کارت‌ها را نشان دادیم و یادآوری کرده بودیم که صندوق انتخابات باید در محل عمومی باشد و محل عمومی در روستا، مسجد است و افسر ژاندارمری سرانجام پذیرفته بود که با موافقت «مستمدین محل» که برگزین کنندگان انتخابات هستند صندوق به مسجد تبادکان منتقل شود و چنین شده بود... یک رادیوی کوچک باطری دار «آندریا» هم داشتیم که از اخبار با اطلاع باشیم. غروب روز پیش از انتخابات پس از توفیق نسبت به تغییر محل صندوق از خانه

کدخدا به مسجد در خانه پسر عمومی اکبر شجاع، وسایل کار را آماده کرده بودیم و شبانه در و دیوار دهکده تبادکان به ویژه دیوار بزرگ مسجد را از این آگهی با خط درشت آکنده بودیم: به دستور حضرت آیت‌الله کاشانی به وکلای شایسته زیر رای دهید:

شیخ محمد تقی شریعتی، شیخ محمود حلبی، حمید موسویان، صادق بهداد.

و اینکار را از پیش خودمان کرده بودیم. نه آیت‌الله کاشانی ونه هیچکدام از کاندیداها از این ترفند ما اطلاع نداشتند و استدلالمان برای خودمان این که: مأمور نظارت بر آزادی انتخابات، البته برای عقاید سیاسی‌اش هم تبلیغ می‌کنند. اما پیشینه ماجرا این بود که از مدتها پیش صفهای مبارزه‌های انتخاباتی مشخص شده بود: حمید موسویان کاندیدای حزب ایران و صادق بهداد کاندیدای «کلوب مصنف» نامزدهای مشخص ملی‌ها بودند. محمد تقی شریعتی و شیخ محمود حلبی کاندیدای «جمعیت‌های مؤتلف اسلامی» بودند. قریشی، کدیور، قائم مقام به عنوان ملاکهای بزرگ به آرای کامیونی «رعیت» هاشان متکی بودند و هم به حمایت آیت‌الله قمی که به تازگی کشف کرده بود که دکتر مصنف در «تیز» دکترایش به اسلام توهین کرده است و از رندان لقب آیت‌الله «تیز» را دریافت کرده بود! حزب توده هم با اینکه رسماً تابلو نداشت اما بخش وسیعی از رای دهندگان، از روشنفکران تا کارگران کارخانه تخریبی مشهد را در اختیار داشت. نیروی روشنفکری در سطح شهر به طور کلی میان مصدقیها و چپها تقسیم می‌شد. حمید موسویان و صادق بهداد از مدتها پیش در سخنرانیها و میتینگ‌های انتخاباتی‌شان، خواستار ائتلاف با هیأت‌های مؤتلف اسلامی بودند تا از پیروزی ملاکهای مخالف مصنف جلوگیری کنند. هیأت‌های مؤتلف اسلامی «از ترکیب و ائتلاف» کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری محمد تقی شریعتی و «مهديه» حاجی عبدالزاده و «حجتیه» شیخ محمود حلبی به اضافه اصناف خرده‌پای بازار به وجود آمده بود ... سازمان جوانان سادات حسینی، به گرداندگی برادران خیامی، احمد و محمود بازوی اجرایی کلوب مصنف بودند. تلاشها و سخنرانیهای بهداد و موسویان برای دادن لیست مشترک با آقایان شریعتی حلبی به جایی نرسید. بهداد در واپسین سخنرانی‌اش در میدان شاه هیأت‌های مؤتلف اسلامی را به همدستی پنهان با مالکین ضد مصنف متهم کرده بود زیرا هیأت‌های مؤتلف اسلامی تنها آقایان محمد تقی شریعتی و شیخ محمود حلبی را معرفی کرده بود و بهداد در آخرین سخنرانی پیش انتخابات گلوش را پاره کرده بود که: - حالا که نمی‌خواهید با ما ائتلاف کنید چرا هزاران رأی دهنده را فقط برای رأی به دو نفر به پای صندوق‌ها روانه می‌کنید لاف‌ل دو نفر دیگر را هم از میان خودتان نامزد کنید تا جا را برای ملاکین باقی نگذارید و تأکید کرده بود که تقسیم صندوق‌های رأی به نسبت میزان جمعیت در مشهد و پیرامونش به گونه‌ای هست که اگر ائتلاف قوی بین ملی‌ها و مذهبی‌ها نباشد ملاکین به طور قطع انتخابات را خواهند برد... یا این همه هر کسی به راه خودش می‌رفت...

و حالا من و اکبر شجاع رضوی منتظر بودیم تا آنچه‌ها که از ماجراهای انتخابات حوزه تبادکان برای او و حمید موسویان تعریف کرده بودیم و این که اتفاقاً زنده مانده بودیم را، برای همگان، این چند هزار نفری که در میدان مجسمه گرد آمده‌اند به شیوه خود بازگو کنند

ماجرای درگیری‌ها مان را با «معتدین محل» در نحوه رای‌گیری و اینکه اجازه داده بودند رعیت‌هایی که با کامیون‌ها آورده شده بودند، پس از این که رای دادند بروند و ساعتی دیگر با کامیونی دیگر بیایند و باز و باز رای بدهند و جریان یاده فرار کردنمان از تبادلکن پس از شنیدن خیر تویق انتخابات از رادیو - چرا که به گمان آنها ما با بی‌سیم گزارش داده بودیم - و بی‌سیم ما همان رادیو انرژی باطری دارمان بود و خیر دلتن به موقع پسرعموی اکبر شجاع که اکبر دیر بجنید کشته می‌شود و جوانمردی راتنده یک کامیون چنتر قند که به کارخانه قند ایکوه مشهد می‌رفت و سوارمان کرد و ... صادق بهداد گرم سخنرانی است: از تلگراف به موقع امیر تیمور کلالی به مصدق یاد می‌کند و ائتلاف روحانیت و ملاکین خراسان در انباشتن غیرقانونی صندوق‌های رای در مراکز روستائی به سود دشمنان نهضت ملی و دکتر مصدق و نشانی‌های دو نوجوان که ما بودیم و هر چند دقیقه با دستمال سفید عرق پیشانی‌اش را می‌گیرد... و من اکنون از فراسوی پنجاه سال به چهره برافروخته از غرور آن نوجوان چهارده ساله که بهداد دربارمان سخن می‌گوید خیره شده‌ام و به زبان حافظ از او می‌پرسم:

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب

که عمر رفت و هنوزم دماغ پر زهواست!

و از او پاسخ می‌شنوم که:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست!

۲- گوهره سیاست، اندیشه و راه مصدق که همانا میراث یگانه او در تاریخ اندیشه سیاسی میهنمان است را در احیای آرمانهای لگدکوب شده انقلاب ناکام مشروطیت ایران می‌دانم. در تاریخ اندیشه سیاسی ایران قانون اساسی انقلاب مشروطیت (با همه اما و اگرهایش) نخستین سند ملی است که مردم ما را به عنوان «شهروند» می‌شناسد. در هزار و سیصد سال تاریخ ایران پیش از انقلاب مشروطیت ما یا «امت اسلامی ساکن سرزمینهای شرقی خلافت» هستیم و یا «رعیت سلطان» در قانون مشروطیت است که «قدرت» ناشی از اراده مردم است... اما به دلایلی که جای بحثش اینجانب نیست، انقلاب مشروطیت در فرصت چهارده ساله‌ای که تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ داشت نتوانست نهادهای اجتماعی‌اش را چنان که بایسته بود مستقر کند. پسر اندیشه‌ها و حقوق شهروندی در زمینه ذهنیت استبدادی مردمی که قرنهای متمادی رعیت بوده‌اند، برای ریشه دواندن و ساقه برآوردن و برگ و بار دادن به فرصت و شرایط تاریخی مناسبتری نیازمند بود. دیکتاتوری بیست ساله رضا شاهی البته برخی از نوسازیهای اجتماعی مطلوب انقلاب مشروطیت مثل دولت مدرن و نهادهای آموزشی و دادرسی مدرن را محقق کرده بود اما روح فرهنگ مشروطیت را کشته بود. اصلاحات آمرانه برابر منویات ملوکانه از بالا هیچ ارتباطی با اعمال حق حاکمیت ملت ایران نداشت... مصدق در فرصت کوتاه حکومتش کوشید تا فرهنگ شهروندی و روح مشارکت جمعی در مدیریت کشور را زنده کند. او با رهبری نهضت ملی کردن صنعت نفت و پیروزی بزرگترین قدرت سیاسی جهان در ایران حس اعتماد ملی را



برانگیختن. نهضتی که استقلال واقعی کشور ما را تضمین کرد تا بتواند در مسیر ترقی و تعالی گام بردارد. میراث مصدق یاور داشتن به نیروی ملی، چشم امید از بیگانگان بر گرفتن، به هیچ بیگانهای امتیاز ندادن، قدرت را به خاطر قدرت نخواستن، مسائل مدیریت اجتماعی را، صریح با مردم در میان گذاشتن مصالح ملی را اصل قرار دادن و در یک کلام تنظیم رابطه جدید در امر قدرت و مردم است. و درست به خاطر همین میراث است که هنوز پس از پنجاه سال او مطرح است دکتر مصدق مطرح است به خاطر اینکه هنوز آزادی و حق مشارکت مردم در مدیریت کشور که فصل الخطاب او بود معضلی ناگشوده باقی مانده است...

قوت سیاست مصدق را در ایجاد همبستگی ملی و ایجاد احساس مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی کشور می دانم. ایجاد همبستگی ملی از رهگذر نهضت ملی شدن صنعت نفت و احساس مشارکت مردم در امر حکومت از طریق تأکید بر آزادی های مدنی و تفویض اختیارات مرکزی به استان ها و شهرستان ها. با این همه مصدق فرصت نیافت که برای بقای حکومت دموکراتیک و ملی اش، نهادهای اجتماعی قدرتمند ایجاد کند تا تضمین برای ادامه مردم سالاری باشند احساسات جوشان مردم به هیجان آمده و به خیابان ها ریخته اما بی سازماندهی لازم قابل اعتماد نیست. موجی است که در سی تیر ۱۳۳۱ بقای مصدق را تضمین می کند و یک سال بعد در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پیشگیری کودتا از آن موج خبری نیست.

جهانشهر - شهریور - ۱۳۸۰ خورشیدی

## ستاره جاوید

غزل برای مصدق

در آسمان وطن ای ستاره یکتائی  
میان آن همه اختر هنوز تنهائی

تو را چه نور به گوهر سرشته است زمان  
که هر چه دور شوی بیشتر هویدائی

تو ای ستاره دنباله دار آزادی  
هنوز در ره پیموده روشنی زائی

اگر چه رهبر دیروزهایی ما بودی  
هنوز راهبر رهروان فردائی

ز نیشِ طعنه‌ نا پختگان نیاززدی  
بزرگمردی و بر کودکان شکیبانی

هر آنکه دامنِ آلوده خواست پاک کند  
به آبروی تو زد دامنش که دریائی

هر آنکه ماند به کارش دوباره یادت کرد  
مگر ظلم گشائی مگر مسیحائی

عدوی جانِ تو هم یزد گرد و هم حجاج  
برفت آن یک و این هم رود تو بر جانی

حسودِ نامِ تو خودکامگان کهنه و تو  
به نوبتند در این رهگذر تو مانائی

ز هرزه لائی هر کوته آستین چه هراس  
به پای تو نرسد دستشان که والائی

سرشته است زمان نام تو به نام وطن  
درفش میهن مائی همیشه بر پائی

به نام پاک تو ایران هماره می‌بالد  
تو ای ستاره جاوید مشعل مائی